

**پیوندهای نفت و سیاست:**  
**اعتصاب‌های کارگران نفت**  
**و قدرت دوگانه در انقلاب ۱۳۵۷**



**پیمان جعفری**



اثر هوشنگ پزشک‌نیا

## درباره‌ی نویسنده

پیمان جعفری مورخ ایران مدرن و نقش انرژی در سرمایه‌داری و جهانی‌سازی است. او همچنین به تاریخ کار، اقتصاد سیاسی، انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی می‌پردازد.

جعفری در حال حاضر پژوهشگر دانشگاه پرینستون و مشغول نگارش کتابی درباره‌ی «نفت، کار و انقلاب ایران» است. نویسنده از بازخوردها و پیشنهادها درباره‌ی مقاله‌ی حاضر استقبال می‌کند. ایمیل: [pjafari@princeton.edu](mailto:pjafari@princeton.edu)

برای دیدن فهرست نوشته‌های وی، به پیوند زیر مراجعه کنید.

<https://princeton.academia.edu/PeymanJafari>

**چکیده:** در مقاله‌ی پیش‌رو کوشش می‌شود با بررسی اعتصاب‌های کارگران نفت در جریان انقلاب ایران (۱۳۵۷-۱۳۵۶) روایت‌های مسلط درباره‌ی نسبت نفت با سیاست و فرایندهای شکل‌دهنده به ثمره‌ی انقلاب به چالش گرفته شود. استدلال‌های اصلی این مقاله در خلال گفت‌وگویی انتقادی با کتاب *دموکراسی کربنی* نوشته‌ی تیموتی میچل پرورانده شده‌اند. در گام نخست، در مقاله استدلال می‌شود که مقیاس اعتصاب‌های کارگران نفت و نقش محوری‌شان در ایجاد نهادهای قدرت انقلابی، دعاوی عامی را که نفت را به واسطه‌ی خصایل مادی‌اش مانع بسیج سیاسی برمی‌شمارد زیر سؤال می‌برد. دومین استدلال در مقاله از این قرار است که فهم چرایی ناکامی کارگران نفت از تشکیل سازمانی مستقل در عین توفیق‌شان در سازماندهی اعتصاب‌های گسترده در گروهی استفاده از نوعی رویکرد تبیینی است که [نقش] عوامل مادی را در پیوند با نقش آگاهی، ایدئولوژی و سازمان‌یابی بنگرد. استراتژی من برای طرح این استدلال در بخش آخر مقاله، گفت‌وگویی انتقادی با «تاریخ‌نگاری، طبقه و کارگران ایرانی» اثر آصف بیات است که پخته‌ترین روایت موجود درباره‌ی شکل‌گیری آگاهی طبقاتی در ایران پیش از انقلاب و در جریان انقلاب را پیش می‌کشد. نتیجه‌ی کاربست چنین رویکردی چیزی کم‌تر از بازخوانی انقلاب ایران با تأکید بر نقش اساسی اعتصاب‌های کارگران نفت در ظهور قدرت دوگانه در اواخر ۱۳۵۷ و خصلت مشروط و غیرجبری تبعات این اعتصاب‌ها نیست.

## مقدمه

هشتم دی‌ماه ۱۳۵۷، یک سال پس از نخستین تظاهرات توده‌ای علیه سلطنت استبدادی شاه، آیت‌الله خمینی فرمان تشکیل کمیته‌ای برای هماهنگ‌سازی و مدیریت اعتصاب‌های کارگران نفت را که از نیمه‌های شهریورماه آغاز شده بود صادر کرد.<sup>\*</sup> این اقدام راهبردی رهبر کاریزماتیک جنبش انقلابی، آشکارا مهر تأییدی بود بر اهمیت اعتصاب‌های کارگران نفت. از آن سو، چند روز قبل‌تر، محمدرضا شاه پهلوی با بیان جمله‌ی افسوس‌بار «اصلاً ما داریم آب می‌شیم!»<sup>۱</sup> به اهمیت اعتصاب‌های کارگران نفت اقرار کرده بود. چیزی کم‌تر از هفت هفته بعد، رژیم او سرنگون شده بود و نقش اعتصاب‌های کارگران نفت در این فرایند چیزی نبود که بتوان نادیده گرفت.

اعتصاب‌های کارگران نفت، به واسطه‌ی نقش محوری‌شان در انقلاب ایران، فرصت جالب توجهی برای وارد کردن سیاست به مطالعه‌ی نیروهای کار، و داخل کردن نیروهای کار به مطالعه‌ی پیوند نفت-سیاست فراهم می‌آوردند. خاصه رویکرد دوم، یعنی مطالعه‌ی پیوند نفت-سیاست با عنایت به نقش نیروهای کار، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، مشخصاً به این دلیل که پیوند نفت-سیاست تاکنون عمدتاً از زاویه‌ی نقش درآمدهای نفتی مطالعه شده است. من این بررسی کارمحور درباره‌ی نسبت میان نفت و سیاست در انقلاب ایران را از مجرای خوانش انتقادی کتاب دموکراسی کرنی نوشته‌ی تیموتی میچل (۲۰۱۱) آغاز می‌کنم؛ کتابی که به سبب تمرکز بر نقش نیروهای کار، بینش‌هایی حیاتی را درباره‌ی امکان‌ها و محدودیت‌های سیاسی نفت در مقام پدیده‌ای مادی عرضه کرده است.

بخش بعدی با بهره‌گیری از اسناد آرشیوی، روزنامه‌ها و مصاحبه‌ها اعتصاب‌های کارگران نفت را روایت و تأثیرشان بر دولت و جنبش انقلابی را تحلیل می‌کند. بدنه‌ی اصلی مقاله‌ی حاضر تلاشی است برای پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه جنبه‌های اجتماعی-فنی تولید نفت در ایران زمینه‌ی بسیج گسترده‌ی کارگران نفت را فراهم آورد. استدلال خواهم کرد که در پرتو [مطالعه‌ی] انقلاب ایران، جهان‌شمولیت مدعای میچل مبنی بر این که ویژگی‌های عینی صنعت نفت، کارگران شاغل در

<sup>\*</sup> سپاسگزارم از محمد مالجو که نوشته‌هایش درباره‌ی کارگران نفت در ایران همواره منبع الهام بزرگی بوده است، و نیز از محمد صفوی که متقاعدم کرد دو تا از نوشته‌هایم را در قالب مقاله‌ی حاضر ترکیب و بازنویسی کنم. همچنین تشکر می‌کنم از فروزان افشار که با حساسیت زیاد نسبت به جزئیات، مقاله‌ی مرا از انگلیسی به فارسی برگرداند.

<sup>۱</sup> گفت‌وگوی شاه با نخست‌وزیر پیشین و مشاورش علی امینی، منتشرشده در وبسایت تاریخ ایرانی به تاریخ ۵ دی‌ماه ۱۳۹۴. بازیابی شده از آدرس <http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/4877> به تاریخ ۱۱ آگوست.

این بخش را از پتانسیل بسیج در مقیاس گسترده محروم کرده است. نیازمند قدری صیقل خوردن و ظریف کاری است. بازبینی دیگری نیز در بخش پایانی بر روی استدلال میچل صورت گرفته است؛ به این قرار که اگرچه تمرکز بر نفت به مثابه پدیده‌ای مادی، برخی از کاستی‌های ناشی از چرخش فرهنگی در تاریخ‌نگاری کار را جبران می‌کند، اما به روایت ناکاملی از کنشگری در میان کارگران نفت منجر می‌شود. بدون لحاظ نقش آگاهی، ایدئولوژی و سازمان‌یابی در کلیت تحلیل، درک فرایند بسیج در جریان اعتصاب‌های کارگران نفت در ایران و شکست‌شان در تضمین نوعی نظم سیاسی دموکراتیک‌تر و عدالت‌آمیزتر در جامعه‌ی پس از انقلاب ناممکن خواهد بود.

این استدلال در بخش پایانی مقاله و از خلال نقد دو تفسیر مسئله‌دار طبقه و آگاهی طبقاتی پرورنده شده است. تفسیر نخست عبارت است از درک ساختارگرایانه‌ی طبقه که سوسیالیسم را شکل راستین آگاهی طبقاتی و پیامد گریزناپذیر مبارزه‌ی طبقاتی می‌انگارد. بنا بر تفسیر پست‌مدرن دوم، فرهنگ و زبان در شکل‌دهی به آگاهی طبقاتی از مناسبات اجتماعی اهمیت بسیار بیش‌تری دارند. در تقابل با این هر دو دیدگاه، و مبتنی بر خوانشی غیرجبرگرایانه از مارکس، من بر این باورم که تشکل‌های مستقل کارگران و سوسیالیسم نه پیامدی گریزناپذیر، بلکه پیامدی ممکن و مطلوب هستند.

در نهایت، مقاله‌ی حاضر بر گنجینه‌ی تاریخ‌نگاری انقلاب ایران نیز می‌افزاید. اعتصاب‌های کارگران نفت و پیامدهای سیاسی آن‌ها، به رغم اهمیت چشم‌گیرشان، در مطالعات انقلاب ایران کم‌تر به چشم آمده‌اند. در عوض، این ادبیات بیشتر بر نقش روحانیت، مذهب و سازمان‌های سیاسی تمرکز کرده است.<sup>۱</sup> استدلال خواهم کرد که اعتصاب‌های کارگران نفت در ظهور قدرت دوگانه در اواخر سال ۱۳۵۷ کلیدی بودند. همچنین، ماهیت سیاسی و مشروط رهبری آیت‌الله خمینی را، در مقابل اعتبار مذهبی وی، برجسته خواهیم کرد.

<sup>۲</sup> بحث بسیار مختصر اما مفیدی درباره‌ی اعتصاب‌های کارگران نفت در پارسا (۱۹۸۹) وجود دارد. این کتاب به نقش اعتصاب‌های کارگران نفت در خلق قدرت دوگانه نیز اشاره می‌کند، اگرچه به سیاقی بسیار کلی. روایت دیگری را می‌توان در «کارگران نفت ایرانی در سال‌های (۱۳۵۷-۱۳۵۶)» اثر ت. ترنر (۱۹۸۰) جست. اشرف (۱۳۸۹) بهترین روایت موجود به زبان فارسی را به دست می‌دهد. تائب (۱۳۸۲) صاحب تنها تک‌نگاری موجود درباره‌ی اعتصاب‌های کارگران نفت به زبان فارسی است، اما بی آن که از اسناد موجود بهره‌ی چندانی بگیرد، صرفاً به بازتولید غیرانتقادی روایت رسمی در این زمینه پرداخته است؛ روایتی که در آن آیت‌الله خمینی حضوری برجسته دارد و نقش سایر نیروها دیده نشده است.

## پیوندهای نفت و سیاست

از زمانی که حسین مهدوی (۱۹۷۰) عبارت «دولت رانتیر» را ضرب کرد، رابطه‌ی نفت و سیاست در کشورهای درحال توسعه را عمدتاً آن دسته از دانشمندان علوم سیاسی بررسی کرده‌اند که بر نقش واسطه‌گرانه‌ی درآمدهای مالی در رابطه‌ی نفت و سیاست متمرکزند. شماری از تألیفات، با استفاده از آزمون‌های آماری فراملی استدلال کرده‌اند که وفور پول نفت همچون سدی بر سر راه استقرار دموکراسی عمل می‌کند؛ در حالی که مطالعات دیگری با استفاده از روش یکسان، (بخش‌هایی) از دعاوی این ادبیات را که به «نفرین منابع» (resource curse) مشهور است به چالش کشیده‌اند. آن‌چنان که پژوهشی جمع‌بندی کرده، «به نظر می‌رسد هیئت منصفه هنوز در مورد عمومیت این فرضیه که نفت مانع استقرار دموکراسی است رأی نهایی را صادر نکرده است» (اسکارسن، ۲۰۱۰، ص. ۱۰۶۸).

در پس‌زمینه‌ی این بن‌بست روش‌شناختی و مفهومی است که می‌توان اهمیت دموکراسی‌کرنی میچل (۲۰۱۱) را فهم کرد. میچل، در عوض فروکاستِ نفت به پول نفت، توجه را به «ماهیت نفت و چگونگی تولید، توزیع و مصرف آن» جلب می‌کند تا به این وسیله «شیوه‌های مشخص مهندسی مناسبات سیاسی [برخاسته] از دل جریان‌های انرژی» (صص. ۵-۱) را توضیح دهد. این استدلال برای مورخان نیروهای کار جذابیت دارد. میچل مدعی است که شیوه‌های تولید و توزیع زغال‌سنگ در سده‌ی نوزدهم سیاست توده‌ای را ممکن می‌کرد، مشخصاً به این دلیل که «کارگران به تدریج در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گرفتند، نه چندان از طریق پیوندهای ضعیف فرهنگ طبقاتی، ایدئولوژی جمعی یا سازمان سیاسی، بلکه به واسطه‌ی مقادیر فزاینده و شدیداً متمرکز انرژی کرنی که استخراج، بارگیری و حمل می‌کردند، به کوره‌ها می‌ریختند و استفاده می‌کردند (میچل، ۲۰۱۱، ص. ۲۷). توان اخلال‌افکنی در جریان انرژی، عمدتاً از طریق اعتصاب، به کارگران شکلی از «عاملیت اجتماعی-فنی» می‌بخشید که بسیج برای مطالبه‌گری دموکراتیک را ممکن می‌کرد. میچل استدلال می‌کند «جریان نفت، برخلاف حرکت زغال‌سنگ، نمی‌تواند بی‌واسطه ماشینی را سرهم کند که به خیل عظیم آدم‌ها مجال دهد شکل‌های نوینی از قدرت سیاسی را تمرین کنند» (میچل، ۲۰۱۱، ص. ۳۹).

بعدتر به تفاوت‌های «اجتماعی-فنی» میان جریان‌های زغال‌سنگ و نفت که هر یک، به زعم میچل، ظرفیت‌های متفاوتی برای بسیج‌گری می‌آفریدند باز خواهیم گشت. اما ابتدا باید با استدلال کلی میچل پیش برویم؛ استدلالی که به موجب آن، دو شکل متفاوت انرژی، یعنی نفت و زغال‌سنگ، به ترتیب با دو معنایی که میچل از دموکراسی مراد می‌کند متناظرند. [در این معنای دوگانه] دموکراسی

«می‌تواند به شیوه‌های طرح مطالبه‌ی جهانی عادلانه‌تر و برابرتر برای همگان اطلاق شود. یا می‌تواند به شیوه‌ای از حکمرانی بر جمعیت‌ها اشاره داشته باشد که رضایت عمومی را همچون ابزاری به دست می‌گیرد تا با چند شقه کردن جهان واحد آدم‌ها، عرصه را بر خواست برابری و عدالت تنگ کند (میچل، ۲۰۱۱، ص. ۹).

این ادعاها چندین ایراد دارند. ایراد اول، که قادر نیستم این‌جا به بحث بگذارم، فروکاست نیروهای فعال در گذار به دموکراسی در اروپای اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم به نیروی جمعی کارگران معدن است.<sup>۱</sup> آنچه از زاویه‌ی موضوع مقاله‌ی حاضر واجد موضوعیت بیش‌تری است، تناقض‌ها و کاستی‌هایی هستند که از مفهوم‌پردازی میچل درباره‌ی شیوه‌ی بر ساخت مناسبات سیاسی از دل جریان‌های انرژی برمی‌خیزند.<sup>۲</sup> میچل بر آن است که گذار از زغال‌سنگ به نفت روند گذار به دموکراسی را در غرب و همچنین در خاورمیانه به تنگنا انداخت. در غرب، گذار از زغال‌سنگ به نفت، قدرت جمعی معدن‌کاران را تحلیل‌برد و کارگرانی به همین اندازه بی‌توش و توان را بر جای‌شان نشانند و از این طریق به تضعیف چپ و برآمد شکل‌های صنفی‌گرایانه‌ی دموکراسی دامن زد. در خاورمیانه، توسعه‌ی دیرنگام صنعت نفت بر سر راه توانایی کارگران در بهره‌گیری از زیرساخت‌های نفت برای بر ساخت شیوه‌های مؤثر پیشبرد مطالبات سیاسی برابری خواهانه «مانع آفرید» (میچل، ۲۰۱۱، ص ۸۶). با این حال، میچل مدعی است آن‌گاه که ایجاد زیرساخت‌های نفتی در خاورمیانه کلید خورد،

شرکت‌های نفتی همزمان زیرساخت‌های لازم برای اعتراضات سیاسی را نیز پی می‌ریختند. نقاط آسیب‌پذیری، یعنی جاهایی که جنبش‌ها می‌توانستند به سازمان‌دهی پردازند و اعمال فشار کنند، اینک مجموعه‌ای از چاه‌های نفت، خطوط لوله، پالایشگاه‌ها، راه آهن‌ها، اسکله‌ها و مسیرهای کشتی‌رانی در سراسر خاورمیانه را در بر می‌گرفت. این نقاط، مکان‌های به هم پیوسته‌ای بودند که به

<sup>۳</sup> برای مطالعه‌ی رویکردی به مسئله‌ی گذار به دموکراسی که بر عاملیت طبقه‌ی کارگر تمرکز می‌کند، اما در چارچوب کلی‌تر تعامل‌های طبقه‌ی کارگر با دولت و ساختارهای قدرت بین‌المللی، نگاه کنید به

Rueschemeyer, Dietrich, Evelyne Huber, and John D. Stephens. *Capitalist Development and Democracy*. Chicago: University of Chicago Press, 1992.

<sup>۴</sup> خوانش انتقادی خود من از کتاب دموکراسی‌کرنی قویاً با مقاله‌ی انتقادی لابان (۲۰۱۳) هم‌پوشانی دارد. جایی که به لابان ارجاع داده‌ام، به قصد آن است که روشن کنم قدم مستقیماً از او به وام گرفته شده است.

زمین مبارزه برای مجموعه‌ای از مطالبات معطوف به آزادی‌های سیاسی و

شکل‌های برابری خواهانه‌تر حیات تبدیل شدند. (ص. ۱۰۳)

وی سپس نمونه‌هایی از اعتراضات کارگران نفت به دست می‌دهد: اعتصاب در پالایشگاه حیفا و خراب‌کاری در خط لوله‌ی کرکوک-حیفا در سال ۱۹۳۶؛ اعتصاب‌های سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۸ در میدان‌های نفتی کرکوک و در ایستگاه پمپاژ K3 نزدیک شهر حدیثه که جنبش کارگری در حال عروجی را که در انقلاب ژوئیه‌ی سال ۱۹۵۸ در عراق نقش مهمی داشت رادیکال کرد؛ اعتصاب در پالایشگاه حیفا در سال ۱۹۴۷؛ اعتصاب‌های آبادان در سال‌های ۴۶-۱۹۴۵ و ۵۳-۱۹۵۱؛ اعتصاب‌های آرامکو در عربستان سعودی در سال‌های ۴۹-۱۹۴۸.

شرکت‌های نفتی، قدرت‌های استعماری و مقام‌های رسمی محلی موفق شدند جلوی تبدیل اعتراضات کارگران نفت به جنبش‌های اعتراضی وسیع‌تر را بگیرند؛ مسئله‌ای که میچل را به این نتیجه‌گیری رهنمون شد که «اگرچه میدان‌های نفتی، ایستگاه‌های پمپاژ، خطوط لوله و پالایشگاه‌های خاورمیانه به محمل مبارزات سیاسی پُر جوش و خروش بدل شدند، اما به کارگران درگیر، قدرتی هم‌ردیف [قدرت معادن کاران زغال‌سنگ] برای فلج‌سازی نظام‌های انرژی و برپاسازی نظامی دموکراتیک‌تر نمی‌بخشیدند (میچل، ۲۰۱۱، ص. ۱۰۸). با این حال، میچل نه از آن دسته ویزگی‌های مادی صنعت نفت که در وهله‌ی اول زمینه‌ساز بسیج کارگران نفت شدند و نه از آن دسته ویزگی‌های مادی صنعت نفت که شکست این بسیج‌گری‌ها را رقم زدند، تبیین روشنی ارائه نمی‌دهد. نزدیک‌ترین چیز به نوعی تبیین که میچل پیش می‌گذارد عبارت است از اشاره به دو اعتصاب عمومی کارگران نفت باکو در ژوئیه‌ی ۱۹۰۳ و دسامبر ۱۹۰۴، و توضیح این که در این مورد مشخص، صنعت نفت از حیث گرد هم آوردن تمرکز عظیمی از کارگران و تولید نفت برای مصرف انرژی صنعتی به صنعت زغال‌سنگ شباهت داشت (لابان، ۲۰۱۳).

دو مشکل مرتبط به هم دیگر نیز وجود دارد. «الگوی بسیج نیروی کاری که... در باکوی آستانه‌ی سده‌ی بیستم مشاهده می‌شود» آن گونه که مثال‌های خود میچل از خاورمیانه گویای آن است، «استثنا از آب» درنیامد (میچل، ۲۰۱۱، صص. ۳۵-۳۳). از این گذشته، آن چنان که لابان (۲۰۱۶) اذعان می‌دارد، این روایت توضیح نمی‌دهد چرا اگر ماهیت ژئوشیمی نفت، مانع تعیین‌کننده بر سر راه مختل‌سازی جریان نفت بود، در خاورمیانه «قدرت اختلال‌زایی [در جریان نفت] را نه کارگران اداره‌کننده‌ی صنعت نفت، بلکه دولت سازمان‌دهی می‌کرد». سرانجام، این روایت تأثیر روندهای عمومی سرمایه‌داری، محض نمونه، اتوماسیون، را که به صنعت نفت منحصر نبودند، بلکه قدرت

جمعی کارگران را در معادن زغال‌سنگ، صنعت نفت و سایر محل‌های تولید در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم تحلیل می‌بردند نادیده می‌گیرد.

این تناقض‌گویی‌ها را می‌توان به فهم شسی‌واره‌ی [reified] میچل از نفت ردیابی کرد؛ فهمی مولد ادعاهایی عام و جهان‌شمول که بیش از آن که باید، ماتریالیستی هستند و همزمان، کم‌تر از آن که باید. بحث میچل درباره‌ی ماهیت نفت و تولید آن، فاقد بُعد مادی است، به این معنا که به بسترهای مادی مشخص تاریخی و جغرافیایی عنایت چندانی ندارد. در عین حال، روایت میچل زیاده از حد ماتریالیستی است، مشخصاً از این حیث که به گونه‌ای با انرژی طرف می‌شود که گویی [انرژی] عاملیتی از آن خود دارد و در نتیجه، نقش میانجی فرهنگ، ایدئولوژی و سازمان‌یابی را در شکل‌دهی به کنش‌های جمعی کارگران نفت نادیده می‌گیرد. از این رو، میچل (۲۰۱۱) آشکارا دعوت‌مان می‌کند به تغییر سیاسی نه همچون کار دست «جنبش‌های اجتماعی، بلکه به چشم فرایند سرهم کردن ماشین‌ها» بنگریم (ص. ۱۰۹). همان‌گونه که در بخش‌هایی استدلال خواهیم کرد، جبرگرایی کربنی فضای ناچیزی برای عاملیت انسانی و حدوث تاریخی باقی می‌گذارد.

## اعتصاب‌های کارگران نفت: نفت ریختن بر آتش انقلاب

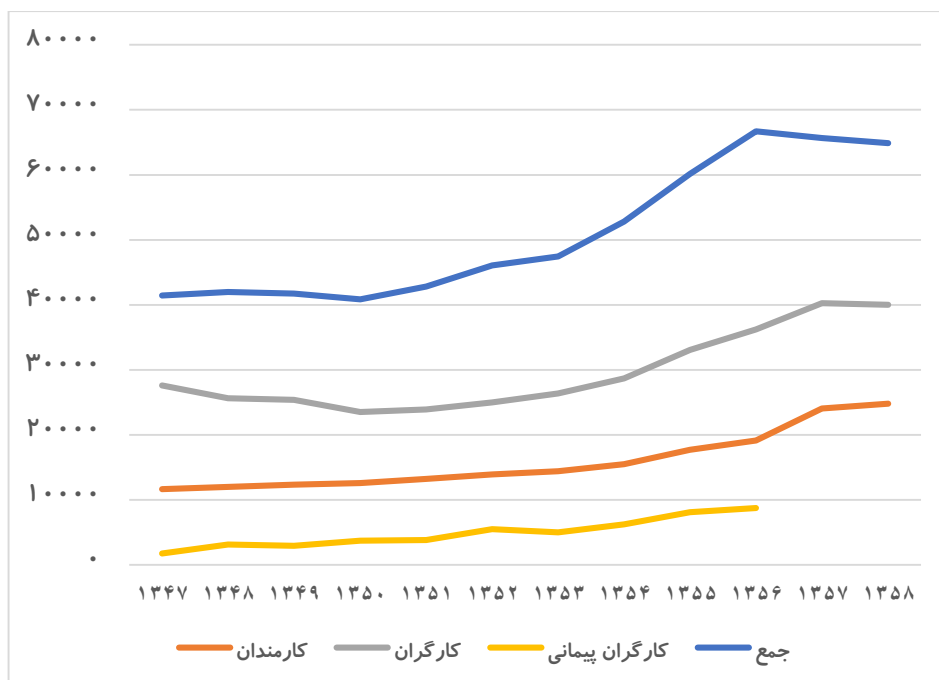
اعتصاب‌های گسترده‌ی کارگران نفت در ۱۳۵۷ در تاریخ ایران بی‌سابقه نبودند. نخستین اعتصاب عمومی در ایران در سال ۱۳۰۸ در آبادان به وقوع پیوست؛ رخدادی که پا به صحنه نهادن طبقه‌ی کارگر در مقام یک بازیگر سیاسی جدیدالورود را اعلام می‌کرد و پتانسیل شکل تازه‌ای از اعتراض یعنی اعتصاب صنعتی را به رخ می‌کشید (کرونین، ۲۰۱۰). پتانسیل این شکل از اعتراض مجدداً در جریان اعتصاب‌های سال‌های ۱۳۲۵، ۱۳۲۸، و ۱۳۳۲-۱۳۳۰ به نمایش گذاشته شد. به دنبال کودتای سال ۱۳۳۲ علیه نخست‌وزیر محمد مصدق که نفت را در سال ۱۳۲۹ ملی کرده بود، کنشگری کارگری در صنعت نفت متأثر از عواملی چند به شدت فروکش کرد. در صنعت نفت، هزاران کارگر باتجربه به بازنشستگی پیش از موعد واداشته شدند. ممنوعیت اتحادیه‌های کارگری و سرکوب حزب توده و جبهه‌ی ملی دکتر محمد مصدق، منابع سازمانی کارگران نفت را در زمانی که نظارت بر محل کار شدت می‌گرفت تضعیف کرد. سرکوب و هراس‌افکنی تنها بخشی از ماجرا بود؛ غیاب اعتصاب‌های مهم در طول دهه‌ی چهل خورشیدی نتیجه‌ی بهبود مردها و شرایط زندگی نیز بود.

سر و کله‌ی اعتصاب‌های صنعت نفت مجدداً در دهه‌ی پنجاه خورشیدی پیدا شد، به این دلیل که کارگران انتظار داشتند از افزایش درآمدهای نفت بهره‌مند شوند. علاوه بر این، خیل کارگران نفت



(شکل ۱) که اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه خورشیدی به این صنعت سرازیر شده بودند، خاطره‌ای از سرکوب خردکننده‌ی سال ۱۳۳۲ در ذهن نداشتند. در مطالعه‌ای که بر روی تألیفات چپ‌گرایانه و گزارش‌های سالانه‌ی سفارت آمریکا در ایران درباره‌ی نیروهای کار انجام دادم، هشت مورد اعتصاب در صنعت نفت در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ مشاهده کردم. مطالبه‌های کارگران در این اعتصاب‌ها بر مزد، تعطیلات، مزد اضافه‌کاری و شرایط کار متمرکز بود و رشد آگاهی صنعتی و اعتماد به نفس کارگران نفت را بازتاب می‌داد. به عنوان نمونه، در تاریخ بیست و پنجم اسفندماه ۱۳۵۶ حدود ۱۰۰ کارگر شرکت **تهران جنوب** (که یکی از مقاطعه‌کاران پالایشگاه تهران بود) در اعتراض به عدم پرداخت عیدی سال نو به اعتصاب دست زدند، اما همان روز پس از آن که مقامات وعده‌ی رسیدگی به نارضایتی‌هایشان را دادند به سر کار بازگشتند.

شکل ۱: تعداد کارکنان رسمی صنعت نفت



نیروی کار صنعت نفت به موازات رشد کمی‌اش طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، دستخوش تغییرات کیفی نیز قرار گرفت. برای مثال، مهاجرت از روستا به شهر بر گرایش‌های فرهنگی کارگران نفت تأثیر گذاشت. در تهران، بسیاری از کارگران شاغل در پالایشگاه، کارگران مهاجری بودند که سابقه‌ی کار در کارگاه‌های کوچک اطراف بازار را داشتند، در حالی که در آبادان، کارگران تازه استخدام‌شده اغلب فرزندان کارگران نفتی بودند که مدت‌های مدید در محیط شهری و صنعتی زیسته بودند. از این‌رو، افکار سنتی و مذهبی در میان دسته‌ی اول بیش از دسته‌ی دوم رواج داشت.

دومین تغییر سرازیر شدن نسل جدیدی از کارمندان و مهندسان به صنعت نفت بود (شکل ۱). کارکنان شرکت نفت عمدتاً به کارگران و کارمندان تقسیم می‌شوند. ولی قابل توجه است که کارمندان رده‌پایین از لحاظ جایگاه طبقاتی با خوانش مارکسی کارگری‌ساز محسوب می‌شوند، در صورتی که کارکنان رده‌بالا در نقش مدیریت در جایگاه طبقه متوسط قرار می‌گیرند. بسیاری از این کارمندان تازه‌وارد تحت تأثیر مجموعه‌ای از اندیشه‌های سیاسی قرار داشتند که در دوره‌ی دبیرستان یا دانشگاه به پست‌شان خورده بود. تعدادی از سمپات‌های حزب توده همچنان در صنعت نفت مشغول به کار بودند، اما نفوذ کمونیسم هوادار مسکوی آن‌ها همپای مُد شدن ایدئولوژی‌های رادیکال جدید افول کرده بود. انجمن‌های اسلامی دانشجویی هم اندیشه‌های لیبرال-اسلامی مهدی بازرگان را نشر می‌دادند و هم ایده‌های اسلام انقلابی علی شریعتی را که با درهم آمیزی اسلام شیعی با مارکسیسم قسمی الاهیات‌رهایی‌بخش جهان‌سومی سرهم کرده بود. در مصاحبه‌هایی که با کارگران نفت مشارکت‌کننده در انقلاب به عمل آوردم، اغلب از شریعتی به عنوان یک منبع الهام مهم نقل قول می‌شد. این نکته نباید غافل‌گیرکننده باشد که شریعتی در اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه خورشیدی به ایراد پاره‌ای سخنرانی‌ها در انجمن اسلامی **دانشکده نفت آبادان** پرداخت، سخنرانی‌هایی که نسلی از مهندسان صنعت نفت را تربیت کردند.

گروه‌های چپ‌گرای جدید که در اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی حول محور استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه سربرآوردند، در میان کارگران نفت نیز به نفوذ نسبی دست پیدا کردند. سازمان **رزمندگان** صاحب هسته کوچکی در پالایشگاه آبادان بود و سازمان چریک‌های فدایی در پالایشگاه تهران و میدان‌های نفتی چندین عضو داشت.<sup>۱</sup> گاه اندیشه‌های چپ‌گرایانه را معلمان دبیرستان‌ها یا مراکز

<sup>۵</sup> مصاحبه‌ی نویسنده با کارگر نفتی که پیش از انقلاب یکی از اعضای **رزمندگان** در پالایشگاه آبادان بود، دهم ژوئیه ۲۰۱۳، دلفت.

تربیت و آموزش کارگران نفت نشر می دادند. محض نمونه، حشمت رئیسی که در پالایشگاه تهران شاغل بود، به خاطر می آورد که نه فقط از پدرش، کارگر نفتی که خاطرات زنده‌ای از اعتصاب بزرگ کارگران نفت در سال ۱۳۲۵ در ذهن داشت، بلکه همچنین از دو معلم مدرسه‌ی کارآموزان شرکت نفت متأثر بود.<sup>۱</sup>

سرانجام، هواداران آیت‌الله خمینی کوشیدند بدیلی اسلامی در مقابل ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه عرضه کنند. در این زمینه، مرتضی مطهری، متحد نزدیک آیت‌الله نقشی کلیدی ایفا کرد. علاقه‌ی مطهری به فلسفه و مارکسیسم و تدریس‌اش در دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران او را با طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده و انجمن‌های اسلامی دانشجویی و انجمن‌های متخصصان نظیر **جامعه‌ی اسلامی مهندسان** در تماس قرار می‌داد. برخی از کارمندان از خلال فضا‌های دانشجویی و مساجد تحت تأثیر اسلام‌گرایی آیت‌الله خمینی قرار گرفته بودند. به عنوان نمونه، پاره‌ای از کارگران پالایشگاه آبادان ارتباطشان را با مهم‌ترین روحانی شهر، غلام‌حسین جمی، که حامی خمینی بود، حفظ کردند (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۲). کنش‌گرانی همچون محمدجواد تندگویان (۱۳۲۹-۱۳۶۸) نیز که از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ دانشجوی **دانشکده نفت آبادان** و دبیر انجمن اسلامی آن بود، در نشر اندیشه‌های آیت‌الله خمینی نقش داشتند. تندگویان پس از آن که در سال ۱۳۵۱ در پالایشگاه تهران مشغول به کار شد، مرتب به هم‌فکرانش در پالایشگاه آبادان سر می‌زد.<sup>۲</sup> او پس از سقوط سلطنت، برای دوره‌ی کوتاهی نخستین وزیر نفت جمهوری اسلامی شد.

به این ترتیب، دهه‌ی پنجاه خورشیدی شاهد شکل‌گیری شبکه‌ی کوچکی از فعالان کارگری بود که در کوره‌ی منازعات محل کار آبدیده شده بودند و در اتصال این منازعات به جنبش انقلابی وسیع‌تر که در دی‌ماه ۱۳۵۶ در قالب تظاهرات توده‌ای نمود یافت، نقشی جدی ایفا کردند. موج این تظاهرات در ماه‌های اول ۱۳۵۷ قدرت گرفت، اما در تابستان عقب نشست. موج تظاهرات، اوایل شهریور، مصادف با ماه رمضان، مجدداً برخاست، و در تاریخ هفدهم شهریور ۱۳۵۷ (جمعه‌ی سیاه) به شدت سرکوب شد. چنین به نظر می‌رسید که رژیم همانند چند نوبت گذشته از بحران سیاسی جان به در خواهد برد. در تاریخ ششم مهرماه ۱۳۵۷، پیش‌بینی آژانس اطلاعات دفاع آمریکا از این قرار بود که «انتظار می‌رود شاه طی ده سال آتی فعالانه در قدرت بماند» (به نقل از برگین، ۱۹۹۱، ص. ۶۷۷). اما

۱ ه. رئیسی (۲۴ آوریل ۱۹۹۵). مصاحبه توسط ه. احمدی. **انجمن مطالعات تاریخ شفاهی ایران**، برلین.

۲ **اداره‌ی حراست شرکت نفت** (بی‌تا). محمدجواد تندگویان، کارمند شرکت ملی نفت ایران. شماره‌ی سند ۰۰۳۸۳۰۲۲.

آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

طی دو ماهی که در پی آمد، با سرایت اعتراض‌ها به محل‌های کار و وقوع اعتصاب‌های گسترده در بخش‌های اقتصادی عمده، جنبش انقلابی ماهیت متفاوتی به خود گرفت.

در صنعت نفت، اعتصاب‌ها چهار مرحله را پشت سر نهادند. هفدهم شهریورماه، شماری از کارگران تحصنی در مقابل پالایشگاه تهران تدارک دیده بودند که تصادفاً با وقایع خونین آن روز در میدان ژاله همزمان شد. بعدتر، اعتصاب‌ها به سایر پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی اهواز، گچساران و آغاجری در جنوب نیز کشیده شدند. این باعث شد ساواک در گزارشی قید کند که اعتصاب‌های کارگران نفت «در سال‌های اخیر نمونه‌ی مشابهی نداشته است. به نظر می‌رسد که اعتصاب‌ها در میان کارگران شرکت ملی نفت بسیار سریع به راه افتاده باشند».<sup>۱</sup> در تهران، جمعی سیاه به کاتالیزور مهم اعتصاب‌ها تبدیل شد، و در آبادان، آتش‌سوزی سینما رکس در واپسین روزهای مرداد، که نزدیک به ۴۰۰ کشته به جا گذاشت، پای بسیاری از کارگران نفت را به سیاست باز کرد.<sup>۲</sup> هرچند به نیمه‌های مهرماه که می‌رسیم، مقامات امتیازهایی به کارگران اعطا کرده و رهبران اعتصاب را ترسانده، و اعتصاب‌ها فرونشسته‌اند.

موج دوم اعتصاب‌ها زمانی آغاز شد که کارگران نفت آبادان در بیست و چهارم مهرماه ۱۳۵۷ دست به تحسن زدند. دو روز بعد، کارمندا در ادارات شرکت نفت اهواز اعتصابی را آغاز کردند که ۳۳ روز به طول انجامید. تقریباً در همان مقطع، کارگران در میدان‌های نفتی نزدیک اهواز نیز دست از کار کشیدند. این موج دوم، اوایل آذر با اعزام ارتش توسط دولت به میدان‌های نفتی و پالایشگاه‌ها رنگ باخت، اما تا آن زمان کارگران نفت به سازمان‌یابی مؤثرتری دست یافته بودند.

در پالایشگاه آبادان، کارگران اوایل آبان یک کمیته‌ی اعتصاب ۱۳ نفره تشکیل دادند (کارگر نفت ایرانی، ۱۹۸۰). آن‌ها با کمیته‌ی اعتصاب کارمندان در اهواز، [یعنی] **انجمن کارکنان صنعت نفت** که شامل ۶۰ نماینده‌ی منتخب از ادارات مختلف شرکت نفت در شهر بود، در ارتباط بودند. یکی از اعضای مؤسس این انجمن کارمندان فرایند انتخابات را این گونه شرح می‌دهد:

<sup>۸</sup> ساواک (۴ مهر ۱۳۵۷). گزارش درباره‌ی اعتصابات کارگران. شماره‌ی سند ۳۵۶۲-پ. آرشیو مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران.

<sup>۹</sup> در آن زمان، رژیم شاه مقصر آتش‌سوزی شناخته شد، اما شواهدی که بعدتر رو شد، از همدستی فعالان اسلام‌گرا پرده برمی‌داشت.

نمایندگان با رأی مخفی انتخاب نمی‌شدند. رأی‌گیری پیش چشم همگان صورت می‌گرفت. ما فهرستی را به دیوار می‌چسباندیم. مردم می‌آمدند و اسم‌شان را کنار نام کاندیدای دلخواه‌شان امضا می‌کردند. به طور معمول، برای هر پست پنج یا شش کاندیدا وجود داشت. نخستین وظیفه‌ی این نماینده‌ها سازمان‌دهی انجمن کارگران فنی و اداری بود. به همین جهت، ما این مجموعه را **کمیته‌ی سازمان‌دهنده‌ی کارکنان صنعت نفت** می‌نامیدیم. (کارگر نفت ایرانی، ۱۹۸۰، ص. ۲۹۳)

این انجمن در هفته‌ی آغازین آذرماه با انتخابات **کمیته‌ی هماهنگی** رسمیت بیش‌تری پیدا کرد. در پالایشگاه تهران، یک کمیته‌ی اعتصاب مخفی متشکل از کارگران از شهر یور به آن سو فعال بود، اما کمیته‌ی جدیدی شامل کارمندان نیز در هفته‌ی سوم آبان‌ماه تشکیل شد. دوازده نماینده‌ی این کمیته از قسمت‌های [دوازده‌گانه‌ی] مختلف پالایشگاه انتخاب شده بودند (پلاسچی، ۱۳۹۰). اوایل آذرماه، **سندیکای مشترک کارکنان صنعت نفت ایران** با هدف نمایندگی کارگران و کارمندان در صنایع نفت، گاز و پتروشیمی آغاز به کار کرد، اگرچه حوزه‌ی فعالیت این کمیته به‌ندرت از سطح تهران فراتر می‌رفت.

ترکیب کمیته‌های اعتصاب جا به جا متغیر بود، اما اعضای اصلی اغلب عضو یا سمپات سازمان‌های چپ سکولار، عمدتاً فداییان و به درجاتی کمتر، حزب توده بودند. سایرین، هواداران آیت‌الله خمینی یا مستقل بودند. این نکته‌ی شایان‌ذکری است که هنگام وقوع اعتصاب‌ها چپ سازمان‌یافته در میان کارگران نفت حضور نسبتاً ضعیفی داشت، اما با استمرار اعتصاب‌ها چپ اعضای جدیدی را جذب کرد و بر دامنه‌ی نفوذش افزود. در اهواز، ۳۵ درصد نمایندگان کمیته‌ی اعتصاب که آبان ۱۳۵۷ انتخاب شده بودند مارکسیست بودند. اگرچه متعاقب سرنگونی سلطنت، حامیان آیت‌الله خمینی در ائتلاف با چهره‌های اسلامی لیبرال نظیر مهدی بازرگان، رئیس دولت موقت، کوشیدند چپ را به حاشیه برانند و انتخابات جدیدی سامان دادند که در آن‌ها چپ تنها ۱۵ درصد آرا را کسب کرد. در این مقطع فقط ۵ نفر از ۴۰ عضو کمیته‌ی اعتصاب پالایشگاه آبادان مارکسیست بودند (واشنگتن پست، ۲۶ فوریه ۱۹۷۹). چپ‌گرایان تنها رهبری سازمان کارگران پیمانی صنعت نفت را بر عهده داشتند.<sup>۱</sup> هر چند که، باید ذکر کرد، اکثر اعضای اسلام‌گرای کمیته‌های اعتصاب و بعدتر شوراها

<sup>۱</sup> Safavi, Mohammad. "The Voice of the Workers: Iran's Labour Movement and Reflections on the Project Seasonal Workers' Union of Abadan, 1979–1980." In *Iran's Struggles for Social Justice: Economics, Agency, Justice, Activism*, edited by Peyman Vahabzadeh. Cham: Palgrave Macmillan, 2016.

اسلامی به جناح پوپولیست حامی شکلی از خودگردانی [کارگری] تعلق داشتند و به همین سبب در سال‌های ۶۰-۱۳۵۸ با مدیران پسانقلابی درگیر شدند، تعارضی که نهایتاً به سرکوب و انحلال شوراهای منجر شد.

کارگران نفت با تقویت ساختار سازمانی‌شان، در نیمه‌های آذرماه ۱۳۵۷ اعتصاب را از سر گرفتند، این بار با مطالباتی آشکارا سیاسی که بر کناره‌گیری شاه متمرکز بود. پشت‌بند فراخوان آیت‌الله خمینی برای اعتصابی عمومی به تاریخ یازدهم آذر، که با آغاز ماه محرم مصادف بود، **سندیکای مشترک** فراخوانی برای اعتصاب عمومی در صنعت نفت صادر کرد. پالایشگاه آبادان بار دیگر ابتکار عمل را به دست گرفت، اما اعتصاب‌ها در روزهای بعد به سکوه‌های نفتی و میدان‌های نفتی اهواز و مارون نیز سرایت کردند (واشنگتن پست، ۴ دسامبر ۱۹۷۸). در گچساران و آغاچری، کارگران را به زور به کار واداشتند، اما اعتصاب‌ها آغاز هفته‌ی پایانی آذرماه از سر گرفته شدند. هنگامی که مقامات کارگران اعتصابی را تهدید به اخراج کردند، ۶۰۰۰ کارگر نفت کارشان را رها کردند و به این ترتیب، افزایش سرکوب دولتی اثر عکس به جا نهاد (پارسا، ۱۹۸۹، ص. ۱۶۰).

آن‌چه مرحله‌ی چهارم و پایانی اعتصاب‌های کارگران نفت را که در روزهای آغازین دی‌ماه ۱۳۵۷ آغاز شد از مرحله‌ی قبل از آن متمایز می‌کرد، نه نوعی میان‌برده بلکه تحولی کیفی بود. در شرایطی که کمیته‌های اعتصاب کارگران نفت کنترل تولید نفت را در سطح محلی به دست گرفته بودند، آیت‌الله خمینی کمیته‌ای تشکیل داد تا اعتصاب‌های کارگران نفت را در سطح ملی هماهنگ کند. بعدتر به این مرحله که تا اوایل بهمن ماه به طول انجامید بازخواهم گشت، اما ابتدا به مطالبه‌های کارگران نفت نگاهی بیندازیم.

نزد کسانی که کارگران نفت را نوعی «اشرافیت کارگری» تلقی می‌کردند، اعتصاب‌ها مایه‌ی شگفتی عظیمی شدند. اگرچه چنین رویکردی بر تفاوت‌های چشم‌گیر میان کارکنان صنعت نفت ([تفاوت‌های] کارگران یقه‌سفید و یقه‌آبی؛ رسمی و پیمانی)، شرایط کاری طاقت‌فرسای کارگران نفت به طور کل و ارتباطات‌شان با اجتماعات وسیع‌تر طبقه‌ی کارگر چشم می‌پوشید. اعتصاب‌های کارگران صنعت نفت، مانند سایر انواع اعتراض طبقاتی، فرایند نامتوازن و پیچیده‌ای از بسیج اجتماعی و تقریر مطالبات را دربر می‌گرفت که به عوامل متنوعی نظیر موقعیت فرد در فرایند کار، سنت‌های کنش‌گری، و همچنین گرایش‌های سیاسی، قومیتی و مذهبی وابسته بود. البته کارگران نفت از حیث تمایل به اعتصاب با یکدیگر تفاوت داشتند، اما تنش‌هایی که [از این بابت] بروز می‌کرد، معمولاً با اقناع یا فشار اجتماعی مرتفع می‌شد (خسروشاهی، ۱۳۸۷). افعال خشونت‌آمیزی اگر رخ می‌داد،

تک و توک بود، و مدیران ایرانی و خارجی را آماج قرار می داد. و این اعضای سازمان‌های سیاسی مسلح و نه کارگران نفت بودند که مرتکب چنین اعمالی می شدند.<sup>۱۰</sup>

کارگران نفت مطالبات متنوعی داشتند که به واسطه‌ی جو انقلابی فراگیر و رویارویی کارگران نفت با دولت در مقام کارفرمایان به سرعت از مطالبات اقتصادی به سیاسی تغییر جهت دادند. خوانش دقیق مطالبات اعتصاب‌های کارگران نفت تصویری از آگاهی طبقاتی شکل گرفته در میان مشارکت کنندگان فعال به دست می دهد. این مطالبه‌ها مشخص و جزئی بودند و به چهار مقوله‌ی مطالبات اقتصادی، مطالبات حول نابرابری اشتغال، مطالبات سیاسی مربوط به مسائل محل کار و [مطالبات مرتبط با] سیاست‌های ملی و بین‌المللی دولت تقسیم می شدند. مسائل اقتصادی شامل افزایش دستمزدها و عدم پرداخت مزایا و حق مسکن (اطلاعات، ۱ مهر ۱۳۵۷)؛ کمبود خانه‌های شرکتی، پاداش‌های کار فنی و شرایط آب‌وهوایی، هزینه‌ی ناهار در هنگام کار (اطلاعات، ۲ مهر ۱۳۵۷)؛ و نابرابری میان کارمندان و کارگران در شرکت ملی نفت ایران (اطلاعات، ۱۳ مهر ۱۳۵۷) بود.

مطالبات مربوط به حق اشتغال برابر ناظر بر تفاوت‌های میان کارگران رسمی شرکت ملی نفت ایران و کارگران موقت شرکت ملی نفت یا مقاطعه‌کارهایش بود. مطالبات مربوط به سیاست محل کار بر اخراج تعدادی از مدیران متهم به فساد و اخراج کارکنان خارجی شرکت نفت و تشکیل اتحادیه‌های کارگری مستقل مشتمل بود (اطلاعات، ۲ آبان ۱۳۵۷). آن دسته از مطالبات سیاسی که از محل کار فراتر می رفتند، از این قرار بودند: ادغام شرکت ملی نفت ایران با شرکت خدمات نفتی ایران که تحت مدیریت شرکت‌های نفتی بین‌المللی بود، و خاتمه‌بخشی به صادرات نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی (اطلاعات، ۸ آبان ۱۳۵۷).

به اوایل آبان ۱۳۵۷ که می رسید، مطالبات اعتصاب‌های کارگران نفت و جهی تماماً سیاسی به خود گرفته‌اند. فهرست زیر که کارمندان جنوب منتشر کردند، این نکته را به وضوح نشان می دهد: (۱) پایان حکومت نظامی؛ (۲) همکاری و همبستگی کامل با معلمان اعتصابی؛ (۳) آزادی بی قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی؛ (۴) ایرانی‌سازی نیروی کار صنعت نفت؛ (۵) انجام همه‌ی مکاتبات به زبان فارسی؛ (۶) خروج همه‌ی کارکنان خارجی از کشور؛ (۷) پایان تبعیض علیه کارمندان و کارگران زن؛ (۸) اجرای قانون مسکن تازه تصویب مجلس درباره‌ی کارگران و کارمندان؛ (۹) حمایت از مطالبات کارگران

<sup>۱۰</sup> محض نمونه، دوم دی‌ماه ۱۳۵۸ سه تفنگ‌دار سازمان چریکی اسلام‌گرای موحدین به کمین مدیرعامل آمریکایی شرکت خدمات نفت در اهواز نشستند و او را به قتل رساندند. مالک بروجردی، یکی از مقامات ایرانی نفت، همان روز به دست منصورون، دیگر سازمان چریکی اسلام‌گرا ترور شد.

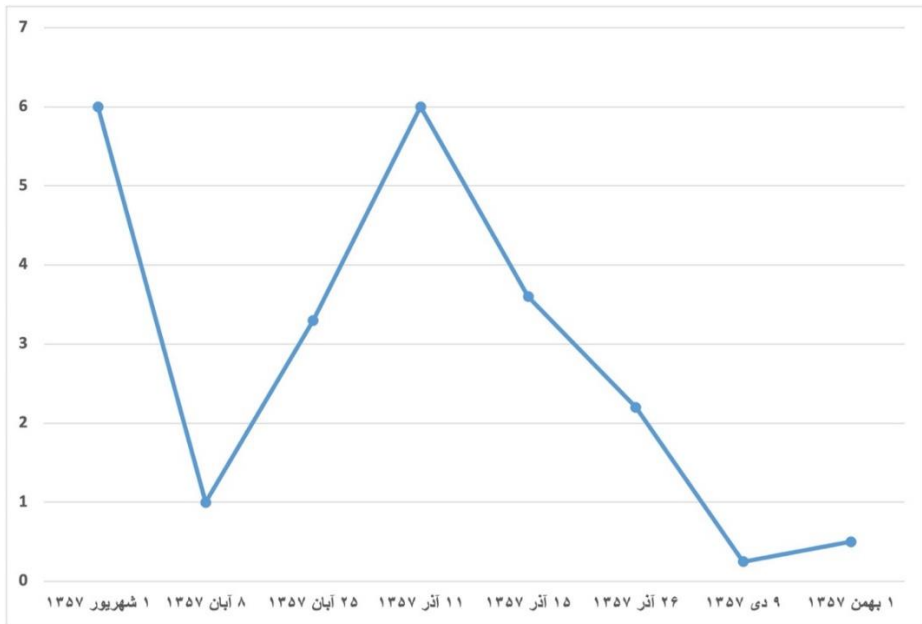
تولید، مانند انحلال ساواک؛ ۱۰) تنبیه وزرا و مقامات دولتی بلندپایه‌ی آلوده به فساد؛ ۱۱) کاهش برنامه‌ی کاری خدمه‌های حفاری فراساحلی (بیات، ۱۹۸۷، صص. ۸۱-۸۰).

نارضایتی‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی کارگران نفت قویاً با مطالبات جنبش انقلابی همسو بود. برای مثال، کارگران به واسطه‌ی آزدردگی‌شان از نابرابری میان آن‌ها و کارمندان، خود را با مطالبه‌ی عدالت اجتماعی توسط جنبش انقلابی همدل می‌یافتند. برای آن‌ها، گرایش ضدامپریالیستی جنبش انقلابی ایده‌ی انتزاعی نبود؛ تبلور رنجشی بود که نسبت به کارکنان خارجی که حضورشان در جایگاه‌های برتر صنعت نفت طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی افزایش یافت احساس می‌کردند: در حالی که در سال ۱۳۴۷ به ازای هر ۱۰۰ کارمند ایرانی ۴ نفر عضو خارجی در میان کارکنان حضور داشت، این نسبت در سال ۱۳۵۶ به ۱۳ به ازای هر ۱۰۰ عضو [ایرانی] تغییر یافت (مرکز آمار ایران، ۱۳۵۷). هم کارگران و هم کارمندان تجربه‌ی سرکوب دولتی در محل کار را داشتند و از ناسازده‌های رتوریک نوسازانه‌ی دولت که انواع آزادی‌ها را وعده می‌داد اما استقلال فردی و جمعی در صنعت نفت را زیر پا می‌گذاشت آگاه بودند. درعین حال، کارگران پیمانی انقلاب را به چشم فرصتی برای پیشبرد مطالبه‌ی ادغام در نیروی کار رسمی می‌نگریستند. مهم‌تر از همه، کارگران نفت از جایگاه محوری صنعت‌شان در منازعات ملی گذشته آگاه بودند و خود را با شعارهای ضدامپریالیستی انقلاب همسو می‌یافتند.

اعتصاب‌های کارگران نفت دولت را فلج کرد و درآمدها و اقتدارش را کاهش داد و در عوض، روحیه‌ی اپوزیسیون را تقویت کرد. همان‌طور که روزنامه‌نگاری در آن زمان پیش‌بینی کرد، «بقای دولت ممکن است به این بستگی داشته باشد که شاه بتواند اعتصاب‌های کارگران نفت را خاتمه دهد پیش از آن که کاهش درآمدهای حاصل از صادرات نفت با سایر آثار انقطاع فرایند تولید ترکیب شود و اقتصاد ایران را به آشوب تمام‌عیار بکشاند (واشنگتن پست، ۳ نوامبر ۱۹۷۸). شکل ۲ کاهش قابل ملاحظه‌ی تولید نفت پس از اوج‌گیری اعتصاب‌ها در آذرماه ۱۳۵۷ را نشان می‌دهد که در نتیجه‌ی آن، درآمد ایران از ۶۸ میلیون دلار به ۶۵ میلیون دلار در روز رسید (اطلاعات، ۱۰ آبان ۱۳۵۷). با استمرار اعتصاب‌ها، خودروهای نظامی و وزارت‌خانه‌ها به طرزی فزاینده با کمبود سوخت روبرو شدند.



شکل ۲: تولید نفت (میلیون بشکه در روز)



اعتصاب‌های کارگران نفت در همان حال که به شدت به ظرفیت اجرایی، مالی و سرکوب‌گری دولت ضربه زد، اثری معکوس بر جنبش انقلابی بر جای نهاد. اعتصاب‌های کارگران نفت چنان کمبود سوختی رقم زده بود که نمی‌توانست از چشم کسی مخفی بماند. پس از آن که رادیو اعتصاب کارگران انبارهای نفت شهر ری در تاریخ ۲۹ مهرماه ۱۳۵۷ را اعلام کرد، هزاران نفر به پمپ‌های بنزین هجوم بردند. روز بعد، روزنامه‌ی *پرمخاطب اطلاعات* بر صفحه‌ی اولش تیتراژ زد، «کمبود بنزین ترافیک تهران را بهم ریخت». برای نخستین بار، رسانه‌های رسمی به طور گسترده اعتصاب‌های کارگران نفت را پوشش دادند و به این واسطه رسانه‌ها کمک کردند این اعتصاب‌ها در گفت‌وگو انقلابی جایگاهی مرکزی پیدا کنند و اعتماد به نفس کارگران نفت تقویت شود.

با شدت‌گیری کمبودهای سوخت طی اواخر آذر و اوایل دی‌ماه ۱۳۵۷ آگاهی از بحران سیاسی در میان قشر فزاینده‌ای از ایرانیان که تبعات کمبود سوخت را در صاف‌های روزانه تجربه می‌کردند رشد یافت (به تصویر نگاه کنید). از این رو، کارگران نفت با آماج قرار دادن کالایی که هم دولت و هم اکثریت ایرانیان وابسته‌اش بودند، به خلق شمه‌ای از آن چه کرزمن (۲۰۰۴) جنبشی «ماندگار» [viable] می‌خواند کمک کردند، جنبشی که در ذهن شرکت‌کنندگان قابل تصور و زیست پذیر می‌شود. از

این زاویه، نفت به موازات آن که از محل‌های تولید به جریان می‌افتاد و پالایش‌یافته به محل‌های مصرف در شهرها و روستاها رهسپار می‌شد آگاهی انقلابی را نیز انتقال می‌داد و منتشر می‌کرد.

تصویر: اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۵۷



صفه‌های چند کیلومتری برای تهیه بنزین و نفت در خیابانها تشکیل شده است. بسبب نفت باغشاه، خیابان سیه

# قحطی نفت، بنزین و گاز وئیل

## قدرت خام: پتانسیل اختلال‌زای کارگران نفت

اعتصاب‌های کارگران نفت ایرانی در سال ۱۳۵۷ و همچنین سال‌های ۱۳۰۸، ۱۳۲۵ و ۱۳۳۰-۱۳۳۱ بر پتانسیل صنعت نفت برای نقش‌آفرینی به مثابه محمل اجتماعی-سیاسی بسیج توده‌ای، منازعه‌ی سیاسی و زهدان سیاست‌های نوپرتو می‌افکند. مقیاس این بسیج، جهان‌شمولیت و جبرگرایی خام استدلال میچل مبنی بر «تفاوت سیاست نفت با سیاست زغال‌سنگ» از حیث امکان‌بخشی به بسیج توده‌ای و مطالبات دموکراتیک را زیر سؤال می‌برد. میچل این تفاوت را به شیوه‌های متمایز تولید و حمل‌ونقل نفت [که خود] «تا حدی به شکل فیزیکی و شیمیایی متفاوت کربن موجود در نفت ربط داشتند» (میچل، ۲۰۱۱، ص ۳۶) نسبت می‌داد. او این تفاوت‌ها را به قرار زیر شرح می‌دهد: «تولید آن [نفت] در قیاس با زغال‌سنگ به نسبت میزان انرژی تولیدشده به کارگران کم‌شمارتری نیاز داشت.

کارگران روی زمین کار می‌کردند و بیش‌تر در معرض نظارت مدیران قرار داشتند». ابزارهای حمل‌ونقل در صنعت نفت «نیازمند گروه‌های انسانی نبود که سوخت را در سفرش همراهی کنند» (میچل، ۲۰۱۱). از این گذشته، «جابجایی نفت از طریق دریا در مقایسه با حمل‌ونقل زغال‌سنگ از طریق راه‌آهن، نیروی کاری را که وظیفه‌اش حمل‌کردن و به‌آتش ریختن زغال‌سنگ بود، حذف می‌کرد و از این رهگذر، قدرت کارگران سازمان‌یافته برخاسته از [امکان] توقف کارشان در یک نقطه‌ی حساس نظام انرژی را از بین می‌برد» (میچل، ۲۰۱۱، ص ۳۸). این عوامل «از آسیب‌پذیری شبکه‌های انرژی (نفت) در مقابل مطالبات سیاسی کارگرانی که متصدی‌شان بودند می‌کاست. جریان نفت، برخلاف حرکت زغال‌سنگ، نمی‌توانست بی‌واسطه ماشینی را سرهم کند که به خیل عظیم آدم‌ها مجال دهد شکل‌های نویی از قدرت سیاسی را تمرین کنند» (میچل، ۲۰۱۱، ص ۳۹).

همان‌طور که انقلاب ایران نشان می‌دهد، صنعت نفت در مقابل بسیج توده‌ای آسیب‌پذیر بود. این واقعیت فراخوانی است برای تحلیل دقیق‌تری از صنعت نفت ایران تا بتوانیم انحراف آن را از چارچوب نظری میچل که بر تعداد کارگران و سایت‌های استخراج و حمل‌ونقل متمرکز است توضیح دهیم. استدلال می‌کنم که برای درک بسیج، باید سایر جنبه‌های مادی صنعت نفت را نیز بررسی کنیم، یعنی عمدتاً قدرت جایگاهی کارگران را که از موقعیت صنعت نفت در کلیت اقتصاد و همین‌طور در سایر سایت‌های صنعت نفت، نظیر پالایشگاه‌ها، بخش‌های اجرایی و تعمیر و نگهداری و تأسیساتی جانبی که خدمات اجتماعی، مسکن و سلامت در اختیار کارگران نفت قرار می‌دادند ناشی می‌شد.

مفهوم پتانسیل اختلال‌زایی، یعنی توانایی مختل کردن فعالیت‌های اقتصادی توسط گروهی از کارگران، برای تبیین ظرفیت کارگران نفت برای اعتصاب در جریان انقلاب ایران سودمند است. پتانسیل اختلال‌زایی گروه مشخصی از کارگران بیش از هر چیز به تعداد آن‌ها، تمرکز جغرافیایی و صنعتی‌شان، قدرت جایگاهی، مناسبات بازار کار و ویژگی‌های سازمانی صنعت درگیر در فرایند بسیج بستگی دارد.

### • اندازه‌ی نیروی کار

در آستانه‌ی انقلاب، صنعت نفت حول شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های تابعه‌اش، شرکت خاص خدمات نفت ایران مشهور به اسکو (OSCO) (که تحت مالکیت شرکت‌های خارجی بود) و شماری از مقاطعه‌کاران خصوصی سازمان یافته بود. صنعت نفت به نسبت تولیدش که ۵ الی ۶ میلیون بشکه نفت در روز بود کارگران نسبتاً کم‌شماری را در استخدام داشت، اما شمارشان با وجود این هم چشم‌گیر بود. تعداد کارکنان که تا سال ۱۳۴۹ به ۴۰ هزار کارگر افت کرده بود، در اواخر دی‌ماه

۱۳۵۶ با افزایش تولید نفت و توسعه‌ی تأسیسات نفتی به ۶۷ هزار نفر افزایش یافت. اگر تقریباً ۱۲ هزار نفر کارکنان سازمان توزیع صنعت نفت و چند صد نفر کارکنان سازمان تعاونی مصرف صنعت نفت را نیز بر این تعداد بیفزاییم (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۱)، این رقم به ۸۰ هزار نفر می‌رسد (مرکز آمار ایران، ۱۳۶۱).

از این گذشته، صنعت نفت تعداد زیادی مقاطعه کار داشت که دست کم به همین اندازه کارگر در استخدام داشتند. سازمان توزیع صنعت نفت به تنهایی ۵۰ هزار کارگر قراردادی داشت.<sup>۱</sup> بنابراین، حدود ۲/۳ درصد از ۳/۵۴ میلیون کارگر ایرانی ۴/۵ درصد وقتی که کارگران مقاطعه کارها را هم به حساب بیاوریم — در صنعت نفت کار می‌کردند.<sup>۲</sup> در مقایسه، در آستانه‌ی سده‌ی نوزدهم، کارگران معدن زغال‌سنگ ۲/۴ درصد طبقه‌ی کارگر بریتانیا را تشکیل می‌دادند و تا سال ۱۹۲۱ سهم‌شان به ۳/۶ درصد رسیده بوده، پیش از آن که در دهه‌های بعد به سرعت سقوط کند.<sup>۳</sup> باید تصریح کرد که این ارقام کارگران حمل‌ونقل و پایانه‌های صادراتی را دربرنمی‌گیرد و افزودن‌شان این درصدها را شدیداً افزایش می‌دهد. به هر روی، این مقایسه گویای آن است که جمعیت نیروی کار صنعت نفت ایران به‌رغم شمار اندک‌ش همچنان چشمگیر بود.

<sup>۱۱</sup> دفتر نخست‌وزیری (۲۵ آذر ۱۳۵۷). گزارش درباره‌ی کمبود سوخت. شماره‌ی سند ۷-۲۹۹-۱۶. آرشیو مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر، تهران.

<sup>۱۲</sup> محاسبه‌شده با استفاده از ارقام ذکرشده در ف. نعمانی و س. بهداد (۲۰۰۶، ص. ۸۹).

<sup>۱۳</sup> از طبقه‌ی کارگر بریتانیای کبیر که در سال ۱۹۰۲ جمعیتی برابر با ۲۸/۸ میلیون نفر داشت، بین سال‌های ۱۹۰۲-۱۸۹۳ به طور متوسط در سال ۶۹۲ هزار کارگر معدن زغال‌سنگ وجود داشتند، و در سال ۱۹۲۱ از طبقه‌ی کارگر ۳۲/۲ میلیون نفری ۱/۲ میلیون نفر کارگر معدن زغال‌سنگ بودند. تعداد کارگران معدن زغال‌سنگ از داده‌های تاریخی زغال‌سنگ وزارت انرژی و تغییرات آب‌وهوایی (دولت بریتانیا) اخذ شده‌اند. بازایی شده در تاریخ ۲۲ فوریه‌ی ۲۰۱۶ از

<https://www.gov.uk/government/statistical-data-sets/historical-coaldata-coal-production-availability-and-consumption-1853-to-2011>

آمار جمعیت طبقه‌ی کارگر از بنسن (۱۹۸۵، ص. ۴) اخذ شده است.

Benson, J. (1985). *The working class in England, 1875-1914*. London and Dover, N.H. Croom Helm.

## • تمرکز جغرافیایی و صنعتی

تمرکز عامل دیگری بود که به کارگران پتانسیل اختلال‌زایی می‌بخشید. از حیث جغرافیایی، اکثر کارگران در استان خوزستان در جنوب غربی کشور متمرکز بودند. اهواز و آبادان، به ترتیب با ۳۳۴ هزار و ۳۱۰ هزار سکنه در سال ۱۳۵۵ مراکز صنعتی استان را تشکیل می‌دادند (شورای عالی برنامه‌ریزی استان خوزستان، ۱۳۶۱، ص. ۲۳۸). خارج از استان خوزستان، شهرهای کرمانشاه، شیراز، تبریز، تهران و اصفهان به سبب حضور پالایشگاه‌ها شمار قابل‌ملاحظه‌ای از کارگران نفت را در خود جای داده بودند (پالایشگاه اصفهان در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ در دست احداث بود). سایت‌های کاوش، حفاری و استخراج صنعت نفت سرمایه‌بر بودند و از این رو، نیروی کار اندکی می‌طلبیدند. بیش‌ترین تعداد کارگران نفت در پالایشگاه‌ها، ادارات اجرایی، و خدمات جانبی همچون انبارها، کارگاه‌های تعمیر و نگهداری، مراکز بهداشت و مسکن متمرکز بودند.

تمرکز جغرافیایی کارگران نفت در دهه‌ی پنجاه خورشیدی به واسطه‌ی «اقماری‌سازی» افزایش یافت. از نیمه‌های دهه‌ی چهل خورشیدی، خدمات جانبی محل‌های تولید نفت (میدان‌های نفتی) و حمل‌ونقل (خطوط لوله، ایستگاه‌های پمپاژ و پایانه‌های صادراتی) به طرز فزاینده به نقاط مرکزی نظیر آبادان، اهواز و تهران منتقل شدند. از این نقاط بود که کارگران به ایفای وظایف‌شان می‌پرداختند. اقماری‌سازی سازمان داخلی صنعت نفت را دگرگون کرد، آن‌هم با ایجاد «تأسیسات بزرگ‌تر برای ادارات، آزمایشگاه‌ها، و انبارها و خدمات تعمیر و خدمات کارکنان» و همچنین با خلق ارتباطات بیرونی جدید از طریق «دخیل کردن پیمان‌کاران به جای خدمات شرکتی در موقعیت‌های جغرافیایی پراکنده» (ملامید، ۱۹۷۳، ص. ۲۸).

سرانجام، ذکر این نکته اهمیت دارد که با وجود این که کارگران نفت از حیث منزلت و درآمد نسبتاً بالا اجتماع مجزایی به حساب می‌آمدند، به واسطه‌ی پیوندهای خویشاوندی، فضاهای زندگی، و اعمال مذهبی بخشی از اجتماعات بزرگ‌تر طبقه‌ی کارگر را شکل می‌دادند. صنعت نفت در محیط‌هایی واقع شده بود که از درجه‌ی صنعتی‌شدگی بالایی برخوردار بودند. برای مثال، خوزستان نه فقط میزبان صنعت نفت بود، بلکه در اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی صنعتی‌سازی شتابان را از سر گذارنده بود و کاغذ، سیمان، فولاد، شکر، غذیه‌ی فراوری‌شده، و مواد واسطه‌ای سبک هم تولید می‌کرد. خوزستان همچنین واجد یک شبکه‌ی راه‌آهن نیز بود. در تهران، آبادان و اهواز، کارگران نفت بخشی از اجتماعات شهری به شمار می‌رفتند و بسیاری از مهاجرن ارتباط‌شان را با نواحی روستایی حفظ کرده بودند و در طول تعطیلات به زادگاه‌هایشان بازمی‌گشتند یا از آن‌جا مهمان دعوت

می کردند. یک تفاوت مهم از این قرار بود که در آبادان کارگران نفت بسیار بیشتر به محله‌های شرکت ساخته‌شان محدود بودند، در حالی که در تهران و اهواز با سایر ساکنان ارتباطات گسترده‌تری داشتند.

### • قدرت جایگاهی

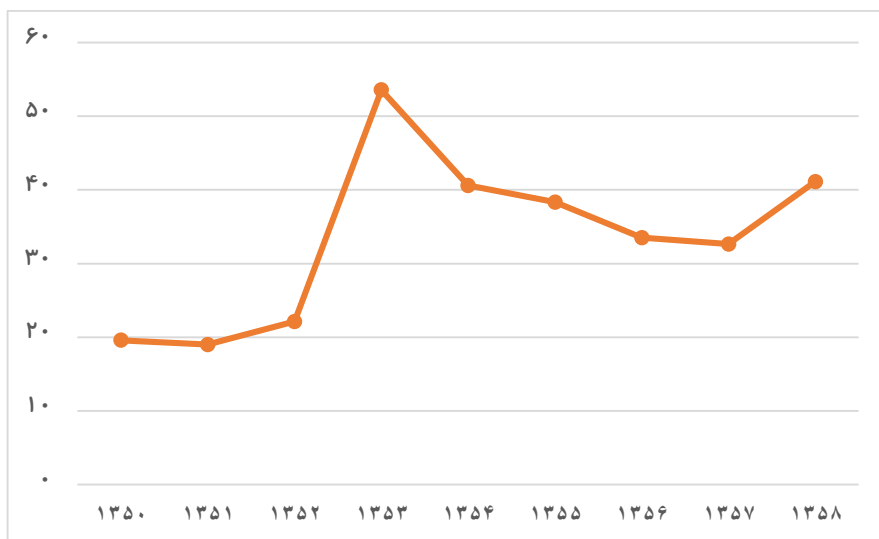
سومین عاملی که به کارگران پتانسیل اختلال‌زایی می‌بخشید عبارت بود از «جایگاه‌های استراتژیک درون‌زای کارگران» که از «جایگاه ویژه‌شان در کلیت فرایند تولید» ناشی می‌شد (فن در لیندن، ۲۰۰۸، ص. ۲۰۰). در حالی که جایگاه استراتژیک گروهی از کارگران می‌تواند در فرایند کار یک صنعت مشخص ریشه داشته باشد، این جایگاه استراتژیک می‌تواند معلول نقش آن‌ها در کلیت «نظام وابستگی‌های متقابل اقتصادی» نیز باشد (پرون، رایت، و گریفین، ۱۹۸۴، صص. ۴۱۴-۴۱۳). قدرت جایگاهی نسبت به جمعیت و تمرکز عامل تعیین‌کننده‌تری در پتانسیل اختلال‌زای کارگران است که اجازه می‌دهد

گروه‌های کوچک فرایندهای تولید و/یا خدماتی فراتر از حوزه‌ی شغلی بلافاصل‌شان را مختل کنند [...] از این رو، اثربخشی یک اعتصاب فقط به فشارهایی که کارگران اعتصاب‌کننده بی‌واسطه بر کارفرما اعمال می‌کنند وابسته نیست؛ بلکه به میزان فشاری که سایر بازیگران کلیدی جامعه - دولت، سایر سرمایه‌داران، رسانه‌ها، احزاب سیاسی، عموم مردم، مصرف‌کنندگان - به سبب اختلال نظام‌مند وارد می‌آورند نیز بستگی دارد (پرون، رایت، و گریفین، ۱۹۸۴).

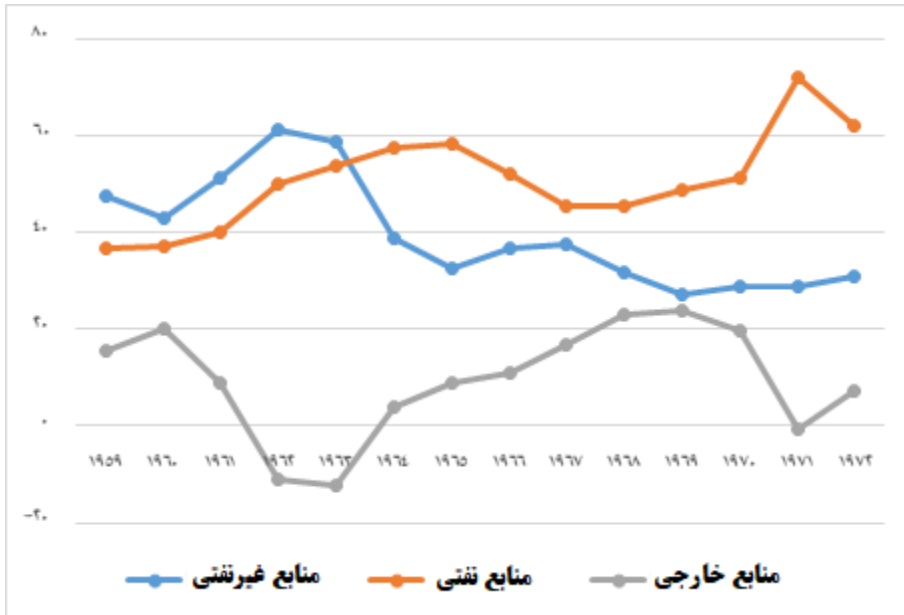
یک شیوه‌ی ارزیابی «وابستگی‌های متقابل اقتصادی» در بخش نفت اندیشیدن بر حسب «پیوندها»ست، مفهومی که اقتصاددان توسعه آلبرت هیرشمن (۲۰۱۳) در سال ۱۹۵۸ جعل کرد. در طبقه‌بندی هیرشمن، پیوندهای میان منبعی نظیر نفت و باقی اقتصاد می‌تواند سه شکل به خود بگیرد: درآمدها (ی مالی)، مصرف و تولید. در رابطه با مورد نخست، درآمدهای نفتی ایران سهم چشمگیری از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد، سهمی که از ۲۰ درصد در سال ۱۳۵۲ به واسطه افزایش قیمت نفت در همان سال به ۳۰ الی ۴۰ درصد در دوره‌ی پنج‌ساله‌ی پیش از انقلاب افزایش کرد. (شکل ۳) به این ترتیب، سرمایه‌گذاری‌ها و مخارج دولت در صنعتی‌سازی شدیداً به درآمد نفت متکی بود (کارشناس، ۱۹۹۰، ص. ۲۸۰). همان‌طور که در شکل ۴ نشان داده شده است، درآمدهای نفت بزرگ‌ترین سهم را در تشکیل سرمایه‌های ثابت ناخالص داخلی داشتند.

پیوند مصرف به تأثیر مجموع درآمدهای کسب‌شده در جریان تولید کالاها که برای محصولات محلی تقاضا خلق می‌کنند اطلاق می‌شود. پیوند مصرف، به دلیل نیروی کار نسبتاً کم‌شمار صنعت نفت، ضعیف بود، اما نظر به درآمد نسبتاً بالای کارگران نفت قابل چشم‌پوشی نبود. مقوله‌ی سوم هیرشمن پیوند تولید است که صنعت تولید کالا را از طریق نهاده‌ها (پیوند پیشینی) و ستانده‌ها (پیوند پسینی) به سایر صنایع پیوند می‌دهد. مطالعات متعددی ضعف پیوندهای پیشینی و پسینی صنعت نفت ایران را نشان داده‌اند. از این حیث، این پیوندها در صنعت نفت در قیاس با سایر بخش‌ها جزو ضعیف‌ترین پیوندها به حساب می‌آیند (شریفی، ۱۳۹۰ و امامی، ۱۹۸۰، ص. ۴). پیوند پیشینی ضعیف صنعت نفت را می‌توان با اتکایش به کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای وارداتی توضیح داد.

شکل ۳: درآمد نفت (درصد از تولید ناخالص داخلی)



شکل ۴: منابع تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (%)



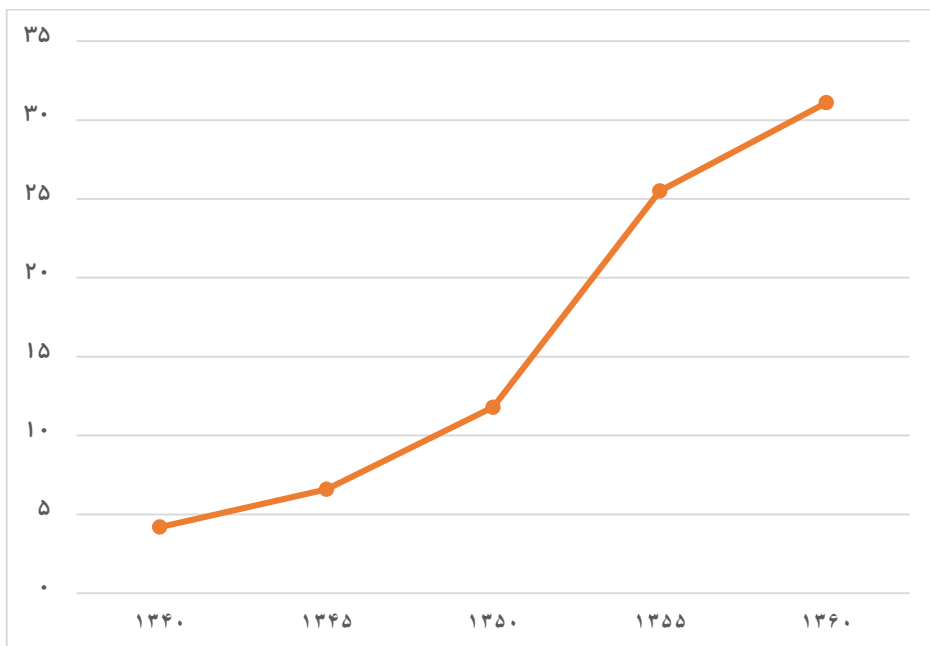
پیوندهای پسینی صنعت نفت نیز ضعیف بودند. این پیوندها با فراورده‌هایی نفتی که برای سایر صنایع حکم نهاده‌های واسطه‌ای را داشتند سنجیده می‌شوند. در حقیقت، این مسئله تفاوت اصلی [صنعت نفت] با زغال‌سنگ است. همان‌طور که میچل (۲۰۱۱) می‌نویسد «ارتباط درونی مادی میان "صنایع زغال‌سنگ، راه‌آهن، اسکله و کشتی‌رانی" اجازه می‌داد اعتصاب‌ها میان این صنایع رد و بدل شوند و "ابزار سیاسی نوینی، یعنی اعتصاب عمومی" را بیافرینند» (ص. ۲۳). در نمونه‌ی صنعت نفت ایران در دهه‌ی پنجاه خورشیدی، این پیوندها ضعیف‌تر اما همچنان موجود بودند. در داخل ایران، نفت نه فقط از مجرای خطوط لوله بلکه همچنین از طریق کامیون‌ها و قطارها جابجا می‌شد. بنادر جزیره‌ی خارک هزاران کارگر را برای صادرات بین‌المللی نفت در استخدام داشتند. صنعت نفت پیوند پسینی مستحکمی نیز با صنعت پتروشیمی داشت.

اگرچه صنعت نفت، نفت را نه عمدتاً همچون ماده‌ی خام یا محصول واسطه‌ای برای سایر صنایع بلکه همچون نوعی منبع انرژی نیز تولید می‌کند. این شکل پیوند پسینی را می‌توان با مصرف داخلی نفت که مصرف خانوارها را نیز شامل می‌شود مورد سنجش قرار داد. همان‌طور که در شکل شماره‌ی ۵ نشان داده شده است، مصرف نفت در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی با آهنگی شتابناک افزایش



یافت. نفت کالایی حیاتی بود که فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی شرکت‌ها و خانوارها عمیقاً به آن وابسته بود. رابطه‌ای که به کارگران نفت قدرت جایگاهی چشمگیری می‌بخشید.

شکل ۵: مصرف داخلی محصولات نفتی (میلیون تن)



### • بازار کار

پتانسیل اختلال‌زای کارگران نفت به موقعیت‌شان در بازار کار، یعنی توان چانه‌زنی‌شان نیز وابسته بود. پس از آن که دولت ایران در سال ۱۳۵۲ کنترل صنعت نفت را به دست گرفت، نیروی کار این صنعت را گسترش داد (شکل ۱). همزمان، صنعتی‌سازی شتابان و نرخ‌های بالای رشد اقتصادی به کمبود تکنسین‌ها و کارگران ماهر و نیمه‌ماهر در بازار کار منجر شد و در نتیجه، توان چانه‌زنی کارگران نفت را بالا برد (الکان، ۱۹۷۷). این افزایش در توان چانه‌زنی به‌وضوح خود را در این واقعیت نشان می‌داد که پاره‌ای از اعتصاب‌های کارگران نفت در دهه‌ی پنجاه خورشیدی امتیازات چشمگیری از دولت گرفتند. اگرچه اخراج از صنعت نفت به واسطه‌ی [شرکت در] منازعات صنعتی نتیجه‌ی

مطلوبی برای کارگران نفت نبود، کمبود کارگران ماهر به آن‌ها این فرصت را می‌داد که برای کار به جاهای دیگر مهاجرت کنند.<sup>۱۴</sup>

این وضعیت در طول اعتصاب‌ها نیز کارگران نفت را منتفع کرد. هنگامی که دولت کارگران بازنشسته و پرسنل فنی نیروی دریایی را برای اداره‌ی صنعت نفت مستقر کرد، شکست خورد، چرا که تکنسین‌های نظامی فاقد دانش و مهارت‌های بسنده بودند. در اواخر آذر ۱۳۵۷، کارگران نفت مناطق جنوبی در پانزدهمین بولتن خبری‌شان اعلام کردند «ورود افراد نیروی دریایی تحت عنوان تکنیسین فنی به واحدهای بهره برداری باعث شده است که صدمات زیادی به توربین‌ها و تجهیزات واحدها وارد آید». (به نقل از نشریه نوید، ۲ دی ماه ۱۳۵۷)

### • سازمان داخلی صنعت نفت

سرانجام، شماری از خصایص سازمان درونی صنعت نفت توانایی کارگران نفت برای بسیج جمعی را ارتقا می‌بخشید. به‌رغم پراکندگی جغرافیایی صنعت نفت، کارگران به دلایلی چند به‌خوبی با یکدیگر در ارتباط بودند. از جمله‌ی این دلایل می‌توان به خطوط تلفن داخلی، تربیت کارکنان جدید توسط کارگران مجرب نفت در آبادان، آغاجری و اهواز و استقرار شماری از این کارگران باتجربه در تأسیسات تازه‌ساخت نفتی، که مهم‌ترین‌شان پالایشگاه تهران در اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی و پالایشگاه اصفهان در دهه‌ی پنجاه خورشیدی بود اشاره کرد. به علاوه، کارگران نفت پالایشگاه آبادان برای عملیات اورهال به طور ادواری به سایر پالایشگاه‌ها اعزام می‌شدند.

افزون بر آن‌چه گفته شد، رویه‌های چانه‌زنی جمعی و اتحادیه‌های کارگری «زرد» رسمی کارگران مجراهایی برای ارتباط نمایندگان کارگران که هر دو سال یک بار در تهران برای مطالبات مشترک دیدار می‌کردند پدید می‌آورد. دست آخر، سیاست‌های استخدام صنعت نفت فرزندان کارگران نفت را اولویت می‌دادند که به این معنا بود که بازتولید طبقاتی کارگران نفت استمرار چشمگیری داشت، و شکل‌هایی از انسجام و خاطره‌های کنش‌های جمعی پیشین که نسل به نسل انتقال می‌یافتند حفظ می‌شد.

<sup>۱۴</sup> برای بحث کلاسیکی درباره‌ی رابطه‌ی میان بیکاری و توان چانه‌زنی، نگاه کنید به

Kalecki, M. (1943). Political aspects of full employment. *The Political Quarterly*, 14(4), 322–330

## اعتصاب های کارگران نفت و قدرت دوگانه

همان طور که تا این جای مقاله کوشیدم نشان دهم، جنبه های مادی صنعت نفت در خدمت بسیج توده ای در خلال اعتصاب های کارگران نفت بود نه مخل آن. اگرچه همان گونه که میچل به درستی ادعا می کند، پیوندهای مادی میان کارگران نفت و کارگران سایر بخش ها از همین پیوندها در رابطه با معدن کاران زغال سنگ ضعیف تر بود، اما تمرکز صرف بر این پیوندها با چشم پوشی از نقش سایر پیوندهایی که شکل گیری کنش جمعی و همبستگی های جدید را ممکن می کنند همراه خواهد بود. رشد یکباره ای آگاهی سیاسی و تشکلیابی در جریان انقلاب که به محیط های کار هم سرریز می کرد، بسیج ارتباطات فرهنگی و ایدئولوژیک از پیش موجود در میان کارگران، در فهم پیوند میان اعتصاب های کارگران نفت و مبارزات گسترده تر ملی کلیدی است. همان طور که در ادامه خواهیم دید، ترکیب پیوندهای مادی و اجتماعی-سیاسی، زمینه ای اتصال اعتصاب های کارگران نفت به جنبش انقلابی و اثرگذاری آن ها بر نتیجه ای انقلاب را فراهم آورد.

چنان که پیش تر دیدیم، از آذرماه ۱۳۵۷ اعتصاب های کارگران نفت سازمان یافته تر و مؤثرتر شده بودند، به طوری که نیمه های دی ماه همان سال کار به کمبود شدید سوخت کشید. روزنامه ای اطلاعات به تاریخ شانزدهم دی ماه ۱۳۵۷ گزارش کرد: «تهران و اکثر استان ها با کمبود نفت، بنزین و گازوئیل روبرو هستند. بیش از نیمی از ماشین ها بلااستفاده مانده اند، بیش تر خانه ها در این سرما از گرمایش برخوردار نیستند، و صف های طولی برای نفت، بنزین و گازوئیل در خیابان ها ایجاد شده است.» و می افزود مصرف داخلی سوخت در زمستان حدود ۹۶۰ هزار بشکه در روز برآورد می شود - تقریباً چهار برابر بیش تر از تولید نفت در آن مقطع.<sup>۱</sup> در این مرحله ای حساس انقلاب، اعتصاب های کارگران نفت به سکوی پرتابی برای تأسیس نهادهای انقلابی تبدیل شد: کمیته ای هماهنگی اعتصاب های کارگران نفت، کمیته های محلات (که بعدتر کمیته های انقلاب اسلامی نامیده شدند)، و شورای مخفی انقلاب اسلامی. استدلال خواهیم کرد که هر سه ای این ها پیوند تنگاتنگی با پوشش اعتصاب های کارگران نفت داشتند - پیوندی که در تاریخ نگاری انقلاب ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است.<sup>۲</sup> قبل تر در مهر ۱۳۵۷ وقتی آیت الله خمینی گروه کوچکی از رهبران روحانی را به عنوان نماینده ای خود در تهران

<sup>۱۵</sup> «قحطی نفت، بنزین و گازوئیل»، اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۵۷.

<sup>۱۶</sup> اگرچه میثاق پارسا اشاره می کند که «این طبقات» [کارگران بقیه آبی و بقیه سفید] نوعی وضعیت قدرت دوگانه را پدید آوردند، نمونها و سازوکارهای انضمامی آن را توضیح نمی دهد. نگاه کنید به پارسا، *خاستگاه های اجتماعی انقلاب ایران*، ۱۶۶.

منصوب کرد هسته‌ی اصلی قطب سیاسی دیگری پدید آمده بود. بعدتر آیت‌الله خمینی از مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، حزبی با گرایش‌های مذهبی لیبرال، خواست اعضای جدیدی را برای پیوستن به گروه اولیه پیشنهاد دهد که قادر باشند فرایند انتقال قدرت را در دوره‌ی پس از شاه رهبری کنند. این گروه ۱۸ نفره برای بحث درباره‌ی استراتژی‌ها جلسات مستمر برگزار می‌کردند و به آیت‌الله خمینی مشاوره می‌دادند. این گروه هسته‌ی مرکزی آن‌چه بعدتر در دی‌ماه ۱۳۵۷ تحت عنوان شورای انقلاب آغاز به کار کرد را شکل می‌داد.<sup>۱</sup> انتقال قدرت به شورای انقلاب از مسیر تأسیس کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت که با هدف جلوگیری از خودگردانی کمیته‌های اعتصاب صنعت نفت صورت گرفته بود عبور می‌کرد.

### • کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت

با سازمان‌یافته‌تر و مؤثرتر شدن اعتصاب‌های کارگران نفت در آذرماه ۱۳۵۷ ایده‌ی تشکیل کمیته‌ای برای نظارت بر این اعتصاب‌ها در گروه ۱۸ نفره‌ی پیش‌گفته مطرح شد. سپس بازرگان از ابراهیم یزدی، دیگر عضو برجسته‌ی نهضت آزادی، که در آن مقطع به همراه آیت‌الله خمینی در پاریس به سر می‌برد، خواست که پیشنهاد ایجاد این کمیته را نزد وی مطرح کند.<sup>۲</sup> هشتم دی‌ماه ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی در نامه‌ای خطاب به بازرگان، که متنش را عمدتاً خود بازرگان نوشته بود، از او درخواست کرد رهبری کمیته‌ای را بر عهده بگیرد که به آن با عنوان کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت اشاره خواهم کرد.<sup>۳</sup> چنان‌که از نامه برمی‌آید، آیت‌الله خمینی نگران بود که شاه از کمبود سوخت به عنوان حربه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به سرکوب جنبش انقلابی استفاده کند و همزمان با دستور به ارتش برای ترک تأسیسات و میدان‌های نفتی، حمایت کارگران نفت را نیز جلب کند.<sup>۴</sup>

در نامه، آیت‌الله خمینی از بازرگان درخواست می‌کرد رهبری کمیته‌ی پنج‌نفره‌ای شامل حجت‌الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی و مهندس مصطفی کتیرایی را به عهده بگیرد. مقرر شد دو

<sup>۱</sup> Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs* (London: I.B. Tauris, 1985), 51.

<sup>۲</sup> منوچهر رزم‌آهنگ، «گفتگو با مصطفی کتیرایی»، *ایران فردا*، ۱۸.

<sup>۳</sup> کمیته در مکاتباتش خود را هیئت اعزامی امام می‌نامید. آیت‌الله خمینی برای به‌دست‌گیری کنترل اعتصاب‌ها در بخش‌های حمل‌ونقل و گمرک نیز اقدام مشابهی صورت داد و کمیته‌ای را به ریاست عزت‌الله سبحانی منصوب کرد.

<sup>۴</sup> روح‌الله موسوی خمینی، «تعیین هیئت پنج‌نفره در مناطق نفتی»، *صحیفه‌ی امام* (۸ دی ۱۳۵۸).

عضو باقی مانده را خود بازرگان در رایزنی با دو عضو دیگر انتخاب کند. در نهایت، مهندس کاظم حسینی از فعالان جنبش ملی شدن نفت و یکی از شخصیت‌های اصلی جبهه ملی و نهضت آزادی، و مهندس هاشم صباغیان یکی دیگر از اعضای برجسته نهضت آزادی ایران برگزیده شدند. دو مهندس دیگر، ابوالفضل حکیمی و حسین بنی‌اسدی در سازمان‌دهی فعالیت‌های عملی کمیته نقشی کلیدی ایفا کردند، مسئله‌ای که گویای نقش جدی اعضای مذهبی دانشگاه‌رفته‌ی طبقه‌ی متوسط جدید در بر ساخت نهاد‌های پسانقلابی است. در نامه، آیت‌الله خمینی پس از ستایش از کارگران نفت، کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت را مکلف می‌کند که به بازدید از تأسیسات و میدان‌های نفتی بپردازد و کارگران را به ازسرگیری دست‌کم بخشی از تولید برای مصرف داخلی متقاعد کند. این وظیفه‌ی آسانی نبود، به این دلیل که کارگران نفت، دولت نظامی را مقصر کمبودهای سوخت می‌دانستند. برای مثال، **سندیکای مشترک** در تاریخ دهم دی ماه ۱۳۵۷ بیانیه‌ای صادر کرد: «هم‌میهنان عزیز، طیف متنوعی از سوخت‌ها در انبارها خاک می‌خورند که می‌توانند تا یک سال جوابگوی مصرف داخلی باشند، اما رژیم که دست‌نشانده‌ی خارجی‌هاست، از توزیع این سوخت‌ها امتناع می‌کند تا به این وسیله مبارزات مقدس مردم را منحرف کند و در صفوف مبارزان بدر تفرقه بپراکند».<sup>۱</sup> در بیانیه‌های دیگر، رهبران اعتصاب کمبود سوخت را به استمرار صادرات نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی نیز نسبت می‌دادند.

بازرگان فعالیت‌هایش در مقام رئیس کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت را به تاریخ هشتم دی ماه ۱۳۵۷ با دیدار با مدیرعامل جدید شرکت ملی نفت ایران، عبدالله انتظام، آغاز کرد. انتظام با موارد زیر موافقت کرد: (۱) خروج ارتش از همه‌ی تأسیسات و میدان‌های نفتی؛ (۲) خروج همه‌ی پرسنل نظامی که به کار در صنعت نفت گماشته شده بودند؛ (۳) بازگشت به کار اعتصاب‌کنندگان اخراج‌شده و حق بازگشت به کارگرانی که از خانه‌های شرکتی‌شان بیرون رانده شده بودند؛ (۴) آزادی همه‌ی کارگران نفت در بند؛ (۵) پرداخت حقوق و دستمزد معوقه‌ی کارکنان نفت که از یکم آذر ۱۳۵۷ پرداخت نشده بود. با اخذ امتیازات فوق، بازرگان و رفسنجانی، به نزد کارگران نفت در جنوب سفر کردند و آن‌ها را به ازسرگیری فعالیت فراخواندند.<sup>۲</sup> آیت‌الله خمینی و بالغ بر ۲۰۰ روحانی دیگر نیز با بهره‌گیری از نفوذ خود کارگران نفت را به مذاکره با بازرگان و مدیرعامل شرکت

<sup>۱</sup> مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*، ج. ۲۲ (وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵)، ۵۱۹. (برگردانده شده از متن انگلیسی. برای متن دقیق فارسی، به خود سند مراجعه کنید. م.)

<sup>۲۲</sup> «اعلامیه‌ی بازرگان»، اطلاعات، ۱۶ دی ۱۳۵۷.

ملی نفت ایران انتظام تشویق کردند.<sup>۱</sup> در هفته‌های متعاقب، کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت سلسله‌ای از گزارش‌های داخلی، اطلاعیه‌های عمومی، و ابلاغیه را صادر کرد که نمایی از فعالیت‌ها و تصمیمات این مجموعه به دست می‌دهند، اسنادی که اقتدار کمیته را در مقام ارگانی اجرایی تثبیت کردند. این اسناد نشان می‌دهند که چگونه کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت به تدریج سازمان‌دهی اعتصاب‌ها و فعالیت‌های مرتبط را به دست می‌گرفت. مثلاً نخستین بیانیه‌ی کمیته به تاریخ پانزدهم دی ماه ۱۳۵۷ مأموران حراست را به تضمین ایمنی تأسیسات نفتی فرامی‌خواند.<sup>۲</sup> و دومی از کارگران خط لوله می‌خواست که کار را از سر بگیرند و فعالیت‌های تعمیر و نگهداری لازم برای حمل‌ونقل (فراورده‌های) نفت از پالایشگاه آبادان به تهران را انجام دهند.<sup>۳</sup> بیانیه‌های دیگری کارگران پالایشگاه‌های تبریز، شیراز، کرمانشاه، و تهران را به از سرگیری تولید فرامی‌خواندند.<sup>۴</sup>

به دنبال مذاکره با بازرگان طی هفته‌ی آغازین دی‌ماه، «کارکنان اعتصابی صنعت نفت در جنوب» با انتشار نخستین اطلاعیه‌شان «تمایل‌شان به اجرای فرمان امام خمینی» را اعلام کردند، چرا که در خدمت «رفاه ملت مبارز ایران و تحکیم مبارزه‌ی مقدس [خمینی] برای سرنگونی دولت غیرقانونی» بود. آن‌ها در ادامه تصمیمات زیر را اعلام می‌کردند: (۱) توزیع گاز به کل شهر اهواز از واحد تولید شماره‌ی ۲ از تاریخ چهاردهم دی ماه ۱۳۵۷؛ (۲) انتخاب گروهی از کارگران و کارمندان برای واحد شماره ۲ (در اهواز) برای تحویل نفت خام به پالایشگاه‌های آبادان و تهران؛ (۳) انتصاب تعدادی از کارگران برای ادامه‌ی کار در اداره‌ی مخابرات برای تضمین ارتباط میدان‌های نفتی و سایر مکان‌ها در صورت بروز وضعیت اضطراری؛ (۴) تشکیل مجموعه‌ای از کمیته‌ها برای مسائل رتق‌و‌فتق عملی و فنی تولید نفت و گاز؛ (۵) بازگشت کارکنان حراست صنعت نفت به پست‌هایشان که به تصدی ارتش درآمده بود؛ (۶) تماس میان نمایندگان کارگران نفت جنوب با نمایندگان کارگران نفت سایر جاها، برای مثال، پالایشگاه‌ها می‌بایست از مسیر کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت صورت می‌گرفت.

<sup>۱</sup> Parsa, Misagh. *Social Origins of the Iranian Revolution*. Studies in Political Economy. New Brunswick ; London: Rutgers University Press, 1989, 161.

<sup>۲</sup> هیئت اعزامی امام خمینی، «بیانیه‌ی شماره ۲»، ۱۴۳۳۱۰۰۷ (۱۱ دی ۱۳۵۷)، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

<sup>۳</sup> هیئت اعزامی امام خمینی، «بیانیه‌ی شماره ۴»، ۱۴۳۳۱۰۰۱ (بی تاریخ)، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

<sup>۴</sup> «دستور آغاز کار پالایشگاه‌ها داده شد»، *اطلاعات*، ۱۸ دی ۱۳۵۷.

واضح است که مورد آخر توانایی کارگران نفت برای هماهنگی و تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات به طور جمعی و مستقل را به طور جدی محدود می‌کرد. این اطلاعیه همچنین بیان می‌کرد: «لازم است توجه ملت مبارز ایران به این نکته جلب شود که کارگران و کارمندان که مسئول اجرای فرمان امام هستند اعتصاب کنندگان باتقوایی هستند که برای رفاه حال ملت مبارز در واحدهای تولید و پالایشگاه‌ها زحمت می‌کشند و به دنبال منفعت شخصی نیستند». بیانیه ادامه می‌داد که با وجود این، کارگران هر زمان که دولت موارد ذکرشده در فرمان اجرایی امام را نقض کند تولید را متوقف خواهند کرد.<sup>۱</sup> بیست و هشتم دی ماه کمیته‌ی بازرگان بیانیه‌ی چهاردهم را صادر کرد که کارکنان پالایشگاه آبادان را به بازگشت به کار برای افزایش تولید از ۲۴۰ هزار به ۳۶۰ هزار بشکه در روز فرامی‌خواند.<sup>۲</sup> تا اوایل بهمن، کمیته کم‌وبیش بر همه‌ی فعالیت‌های صنعت نفت، از جمله صدور مجوزهای صادراتی نظارت می‌کرد.<sup>۳</sup>

همان‌طور که این تحولات آشکار می‌سازند، تشکیل کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت نشان‌گر نقطه‌عطفی اساسی در انقلاب بود. در این فرایند، دو منازعه‌ی قدرت جریان داشت. نخست، تلاش نیروهای اسلام‌گرا - هم نیروهای رادیکال حول آیت‌الله خمینی و هم لیبرال‌های اطراف بازرگان - برای به دست‌گیری کنترل اعتصاب‌های کارگران نفت که به قیمت از کف رفتن استقلال کارگران نفت تمام می‌شد. بازرگان به صراحت اعلام می‌کرد که هدفش به دست‌گیری «کنترل اعتصاب‌های کارگران نفت» است. کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت می‌دانست که برای تحقق این هدف می‌بایست کارگران نفت چپ‌گرا را که به رغم شمار اندک‌شان نقشی کلیدی در اعتصاب‌های کارگران نفت داشتند دور بزنند و به حاشیه برانند. آن‌گونه که حکیمی شرح می‌دهد:

اولین مسئله‌ای که با آن روبرو بودیم این بود که می‌بایست با گروه‌های مختلفی از کارگران نفت روبرو می‌شدیم... رفتار ما با آن‌ها خوب بود اما در عین حال تلاش می‌کردیم سطح نفوذ و محبوبیت‌شان در میان کارگران نفت را محک بزینیم. و در خلال بحث‌ها سعی

<sup>۱</sup> «اعلامیه‌ی شماره یک اعتصابی صنعت نفت»، اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۵۷. (برگردانده‌شده از متن انگلیسی. برای متن دقیق فارسی، به خود سند مراجعه کنید. م)

<sup>۲</sup> «تولید نفت پالایشگاه آبادان به ۳۶۰ هزار بشکه در روز خواهد رسید»، اطلاعات، ۲۸ دی ۱۳۵۷.

<sup>۳</sup> «صورت‌جلسه‌ی ۴۱مین جلسه‌ی کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت»، اسناد نهضت آزادی، ج. ۹، بخش ۳، بازیابی‌شده به تاریخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴ در

می‌کردیم بفهمیم آیا اسلامی و متعهدند یا چپ‌گرا... منازعات کارگری در تهران عمدتاً در خط‌لوله‌ها و انبارهای ری رخ می‌داد...، اما پالایشگاه تهران کاملاً تحت کنترل ما بود، مخصوصاً [به این دلیل که] برادر وفادار و باهوشی بین کارگران نفت بود به نام [اسدالله] امینیان که شدیداً محبوب و متنفذ بود... کمیته‌ی پالایشگاه تهران چند بار به آبادان، تبریز، و شیراز سفر کرد و گفت و گوهایی با آن‌ها انجام داد... از طریق کارگران پالایشگاه تهران هم می‌توانستیم کنترل‌شان کنیم.<sup>۱</sup>

شیوه‌های غلبه‌یابی نیروهای هوادار آیت‌الله خمینی در اعتصاب‌های کارگران نفت موشکافی بیش‌تری را می‌طلبد، اما یکی از عوامل مهم این چیرگی‌یابی فقدان نوعی سازمان ملی مستقل و نیرومند در میان کارگران نفت بود. هر یک از محل‌های کار یکی دو کمیته‌ی اعتصاب داشت، اما هیچ سازمان واحدی در کار نبود که بتواند همه‌ی اعتصاب‌کنندگان را نمایندگی کند و فعالیت‌هایشان را در سطح ملی هماهنگ سازد. **سندی‌کای مشترک کارکنان صنعت نفت** در هفته‌ی آخر آبان‌ماه ۱۳۵۷ شکل گرفت، اما عمدتاً در میان کارگران پالایشگاه تهران ریشه داشت.

یقیناً شرایط مادی و اجتماعی صنعت نفت مانعی بر سر راه هماهنگی ملی به شمار نمی‌رفت. تاریخچه‌ی خاص گسترش صنعت نفت، بر ساخت فضایی شبکه‌های شهری، و مناسبات اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی و قومیت زمینه‌ی بالقوه‌ای برای برقرارسازی همبستگی‌ها و سازمان‌ها را فراهم می‌آوردند.<sup>۲</sup> شبکه‌ی تلفن داخلی صنعت نفت ارتباط جغرافیاهای مختلف را ممکن می‌کرد و هیئت‌های اعزامی کارگران نفت نیز می‌توانستند به این بخش‌ها سفر کنند. همچنین، میان کارگران نفت شبکه‌هایی اجتماعی وجود داشت که نوعی روحیه‌ی همبستگی جمعی خلق می‌کردند. برخی از کارگران نفت، به ویژه باتجربه‌ترها، به واسطه‌ی فعالیت در اتحادیه‌های رسمی در دوره‌ی پیش از انقلاب، و از آن مهم‌تر، به واسطه‌ی عملیات اُورِهاال در پالایشگاه‌ها و دانشکده‌های آموزشی با یکدیگر آشنا شده بودند. هر چند، موانعی نیز در کار بود. نخست، ضرباهنگ تحولات سیاسی چنان شتابناک

<sup>۱</sup> «مصاحبه با آقای مهندس ابوالفضل حکیمی»، *اسناد نهضت آزادی*، ج. ۹، بخش ۳، بازیابی شده در تاریخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴



بود که کارگران نفت مجال چندانی برای طراحی و بازاندیشی استراتژی در واکنش به موقعیت‌های جدید نداشتند. دوم، کارگران نفت مبارز برای مواجهه با این وضعیت آمادگی سیاسی نداشتند. برخی از کارگران نفت باتجربه‌ی واجد سابقاً عضو حزب توده بودند، پیش‌زمینه‌ای که باعث می‌شد از هر گونه حرکتی که ممکن بود رهبری آیت‌الله خمینی درون جنبش انقلابی را به چالش بکشد احتراز کنند. نسل جوان‌تر کارگران نفت چپ‌گرا که اغلب با سازمان‌های چریکی رادیکال‌تر همسو بودند، شبکه، تجربه و نظرگاه استراتژیک لازم برای متحدسازی مبارزات اجتماعات طبقه‌ی کارگر حول اعتصاب‌های صنعت نفت را نداشتند. سوم، شکاف‌های نسلی و منطقه‌ای میان کارگران نفت اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک آن‌ها را تشدید می‌کرد. برای مثال، در پالایشگاه تهران، گروه فعالی حول یدالله خسروشاهی، فعال اتحادیه‌ای چپ‌گرا شکل گرفته بود. اعضای این گروه عمدتاً اهل آبادان بودند، اما فاقد پیوندهای ارگانیک با کارگران جوان‌تری بودند که از کارگاه‌های کوچک تهران می‌آمدند و گرایش‌های مذهبی پررنگ‌تری داشتند. با وجود این، چنانچه پیش و در طول انقلاب اقدامات سیاسی و سازمانی لازم برای تقویت هماهنگی کارگران نفت صورت می‌گرفت، هیچ‌یک از این موانع عبورناپذیر نبود.

به بیان دقیق‌تر، وجود نوعی رهبری میان کارگران نفت ضرورتی انکارناپذیر بود.<sup>۱</sup> نظارت و سرکوب در کارگاه‌های بزرگ این امر را چالش‌برانگیز، اگرچه نه ناممکن، می‌ساخت. اگر، محض نمونه، انتشار نوشته‌های چپ‌گرایانه در پالایشگاه تهران و انتقال مخفیانه‌شان به خارج از پالایشگاه یا توزیع جزوه‌های حامیان مبارزه‌ی چریکی در پالایشگاه آبادان پیش از انقلاب ممکن بوده،<sup>۲</sup> لابد سازمان‌دهی شبکه‌ای از مبارزان حول مسائل صنعتی نیز امکان‌پذیر بوده است. اعتصاب‌های دهه‌ی پنجاه خورشیدی در صنعت نفت فرصتی برای این مهم پدید آورد، اما در عین حال، سازمان‌های جدید چپ که کارگران نفت هوادارشان بودند، خود را بیش از کنش‌گری در محل کار و اجتماع به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مخفیانه متعهد می‌دانستند.

[فرایند] تشکیل کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت فقط شامل نزاع قدرت داخلی در درون اعتصاب‌های کارگران نفت و به تبع آن در کلیت جنبش انقلابی نبود؛ پیش‌شرط نزاع بیرونی

<sup>۱</sup> برای بحثی درباره‌ی نقش رهبری در جنبش‌های اجتماعی، نگاه کنید به

Michael Lavalette, Colin Barker, and Alan Johnson, *Leadership and Social Movements* (Manchester: Manchester University Press, 2001).

<sup>۲</sup> مصاحبه با یک کارگر نفت چپ‌گرای پیشین در پالایشگاه آبادان، دلفت، ۲۵ ژوئیه‌ی ۲۰۱۳.

علیه سلطنت نیز بود. اعتصاب‌های کارگران نفت و تشکیل کمیته‌ی اعتصاب‌های کارگران نفت ایجاد دو نهاد دیگر را نیز تسهیل کرد: شورای انقلاب و کمیته‌های محلات.

### • شورای انقلاب

سیست و دوم دی ماه ۱۳۵۷ دو هفته پس از آن که کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت فعالیت‌هایش را آغاز کرد، آیت‌الله خمینی فرمان تأسیس شورای انقلاب اسلامی را صادر کرد، شورایی که بازسازی همان گروه ۱۸ نفره‌ی موجود منتها با پاره‌ای تغییرات بود. خمینی اعلام کرد که شورای انقلاب اسلامی «مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق»<sup>۱</sup> است که می‌بایست «شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد».<sup>۱</sup> اگر کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت یکی از کارکردهای کلیدی دولت یعنی تولید نفت را به دست نمی‌گرفت، شورای انقلاب اسلامی فاقد اقتدار لازم برای نقش‌آفرینی در مقام نوعی قطب قدرت بدیل می‌بود. این مسئله را می‌توان در آینه‌ی اقدام بازرگان نظاره کرد. بازرگان به آیت‌الله خمینی توصیه کرد مدیریت شرکت نفت را به همکاری با کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت فرابخواند با این استدلال که «با صدور چنین حکمی، ایشان خودشان را علی‌رغم شاه و علیرغم دولتش، حاکم بر دستگاه دولت می‌کردند و این اولین مورد و جایی بود که امام در واقع به دستگاه دولت و به کارمندان دولت دستور می‌داد».<sup>۲</sup>

### • کمیته‌های محلات

مدیریت اعتصاب‌های کارگران نفت در ظهور سومین نهاد قدرت انقلابی، یعنی کمیته‌های محلات که بعدتر به کمیته‌های انقلاب اسلامی تبدیل شدند، نقش ارگانیک‌تری ایفا کردند. کمبود نفت سفید، که در گرمایش و پخت‌وپز کاربرد گسترده‌ای داشت، سامان‌دهی توزیع سوخت در میان جمعیت امری فوریت‌مند بود که به منشأ کمیته‌های محلات تبدیل شد. در حالی که مصرف داخلی

<sup>۱</sup> «امام خمینی: شورای انقلاب اسلامی تشکیل شد»، *اطلاعات*، ۲۳ دی ۱۳۵۷.

<sup>۲</sup> متن مصاحبه با جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، «اردیبهشت ۱۳۶۱»، *اسناد نهضت آزادی*، ج. ۹، بخش ۳، بازبایی شده به تاریخ ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴ از

تهران در زمستان ۱۳۵۷-۱۳۵۶ برابر با ۹ الی ۱۰/۵ میلیون لیتر در روز بود، پایتخت از آغاز تا نیمه‌های دی‌ماه ۱۳۵۷ تنها ۵/۵ میلیون لیتر دریافت می‌کرد.

به دنبال یک هفته مذاکرات فشرده میان کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت و اعتصاب‌کنندگان، نفت در تاریخ شانزدهم دی‌ماه ۱۳۵۷ از انبارهای پالایشگاه آبادان به تهران جریان پیدا کرد. دو هفته بعد، تولید پالایشگاه از ۲۴۰ هزار به ۳۶۰ هزار بشکه در روز افزایش یافت، و تولید نفت خام در خوزستان به ۵۰۰ هزار بشکه در روز رسید.<sup>۱</sup> با این حال، کمبود سوخت ادامه پیدا کرد، و مهندس ابوالفضل حکیمی برای رسیدگی به وضعیت توزیع سوخت به سازمان توزیع کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت اعزام شد. در اواخر دی‌ماه، «کارکنان سازمان توزیع کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت»، «روحانیون» و «گروه‌های میهن‌دوست» را برای سازمان‌دهی «کمیته‌های توزیع سوخت» به یاری طلبیدند.<sup>۲</sup> این بزنگاه نیز فرصت از کفررفته‌ی دیگری برای تأسیس نوعی سازمان ملی به مدد زیرساخت‌های موجود صنعت نفت بود - سازمانی کلی که بتواند اعتصاب‌های کارگران نفت و اجتماعات طبقه‌ی کارگر را به هم متصل کند. در زمان انقلاب صنعت نفت ۲۳۵۸ اماکن توزیع نفت در شهرها و بیش از ۱۰ هزار اماکن توزیع نفت در نواحی روستایی داشت. این‌ها نقاط استراتژیکی بودند که کارگران سازمان توزیع شرکت ملی نفت ایران می‌توانستند توزیع سوخت و سایر فعالیت‌ها مشخصاً در تهران را حول‌شان سامان بخشند. اگرچه، در غیاب نوعی استراتژی و سازمان ملی مستقل، سازمان توزیع نقشی فرعی پیدا کرد و از کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت دستور می‌گرفت. حکیمی از روحانیون محلی خواست فهرستی از «جوانان فعال و معتمد» تهیه کنند. این جوانان بعدتر در مسجدهای گرد آمدند و آموزش‌های لازم را دریافت کردند. ظرف دو هفته، کم‌ویش کل محله‌های تهران «کمیته‌های توزیع» خودشان را شکل داده بودند - کمیته‌هایی که سوخت موجود را از طریق کوپن یا فهرست‌های انتظار توزیع می‌کردند. حکیمی همچنین به سازمان‌یابی گروهی از داوطلبان که توزیع سوخت در پمپ بنزین‌ها را از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ شب برعهده داشتند کمک کرد.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج. ۲۴، ۳۰۴؛ «بیانیه‌ی شماره ۱۴ (۲۸ دی ۱۳۵۷) کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت»، ارشاد اسلامی خوزستان، خوزستان همگام با انقلاب، ج. ۱ (وزارت ارشاد اسلامی، بهمن ۱۳۶۲)، ۸۱-۸۰. «تولید پالایشگاه‌ها افزایش یافت»، اطلاعات، ۱ بهمن ۱۳۵۷.

<sup>۲</sup> «دعوت به تشکیل کمیته‌های «توزیع نفت»»، آینه‌نگار، ۲۸ دی ۱۳۵۷.

<sup>۳</sup> «مصاحبه با آقای مهندس ابوالفضل حکیمی»

کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت، آغازگر همیشگی ایجاد کمیته‌های توزیع سوخت نبود. اگرچه جاهایی در مقام تسهیل‌گر ایجادشان نقش آفرینی می‌کرد، اما در بقیه‌ی جاها صرفاً ابتکاراتی محلی را که از پیش سر برآورده بودند به یکدیگر پیوند می‌زد. در طول زمستان، توزیع نفت به محوری مرکزی تبدیل شد که اشکال روزمره‌ی همبستگی حول‌اش جوانه می‌زد، از آن‌جا که اهل محله به نیازمندان یاری می‌رساندند و جوانان به جای افراد مسن در صف می‌ایستادند. بودند کسان دیگری هم که ابتکار عمل را برای هماهنگ‌سازی توزیع نفت به دست می‌گرفتند، اما چیزی نمی‌گذشت که به سوی مساجد کشیده می‌شدند، به این دلیل مشخص که مراکز دیگری برای هماهنگ‌سازی وجود نداشت. به عنوان نمونه، تلگراف ساواک به تاریخ سیزدهم دی ماه ۱۳۵۷ گزارش می‌داد که رئیس شرکت ملی نفت ایران در همدان از تأمین نفت برای ساواک امتناع می‌کرد.<sup>۱</sup> روزنامه‌ی *آیندگان*، ضمن تأیید این گزارش، نوشت توزیع کوپن‌های نفت در همدان در دست کمیته‌ای بود که رهبری‌اش را حجت‌الاسلام سید احمد مدنی و حجت‌الاسلام محمدتقی عالمی عهده‌دار بودند.<sup>۲</sup> با این حال، چنان که فرهاد خسروخاور در همان زمان نوشت رهبری کمیته‌ی همدان از بدو شکل‌گیری در ید روحانیون بود، درحالی‌که در تهران و بسیاری از جاهای دیگر کمیته‌ها «اراده‌ای عمومی» را تجلی می‌بخشیدند و بدو<sup>۳</sup> زیر سیطره‌ی روحانیون نبودند. مرد جوانی به گزارشگر روزنامه‌ی *کیهان* در تهران اظهار داشت «از روزی که کمبود سوخت شروع شد، ما جوانان محله دور هم جمع شدیم تا کاری کنیم که این مشکل به مشکلاتی که از قبل داشتیم اضافه نشود. گاری‌هایی دست‌وپا کردیم و به در خانه‌ها می‌رفتیم و از مردم می‌خواستیم ظرف‌هایشان را به ما بدهند. فروشندگان سوخت را هم مجاب می‌کردیم که بهتر است کار نفت را به ما بسپارند تا به صف‌های دراز».<sup>۴</sup> چهاردهم دی‌ماه ۱۳۵۷، مأمور ساواک در تهران با لحنی شگفت‌زده تلفنی به فرمانده‌اش گزارش داد: «تعدادی از حامیان خمینی ابتکار عمل را برای توزیع سوخت در میان نیازمندان محلات به دست

<sup>۱</sup> انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج. ۲۳، ۱۲۲.

<sup>۲</sup> به نقل از *روزشمار انقلاب اسلامی*، ج. ۱۳ (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۳)، ۱۸۳.

<sup>۳</sup> Farhad Khosrokhavar, "Le Comité Dans La Révolution Iranienne: Le Cas D'une Ville Moyenne, Hamadan," *Peuples Méditerranéens*, no. 9 (1979): 89.

<sup>۴</sup> «مردم صبورانه در صف‌های نفت پیش می‌روند»، *کیهان*، ۲۱ دی ۱۳۵۷. (برگردانده‌شده از متن انگلیسی. برای متن دقیق فارسی، به خود سند مراجعه کنید. م)

گرفته‌اند. شماری از این [تیم‌های] توزیع رصد شده‌اند و مدعی‌اند که دستور توزیع سوخت را خمینی صادر کرده است.<sup>۱</sup> گزارش‌های مشابهی به شهرهای دیگر هم سرازیر شد. در اصفهان، مأمور ساواک گزارش داد که افراد عادی مشغول محافظت از پمپ‌های بنزین و توزیع سوخت هستند.<sup>۲</sup> عمادالدین باقی در خاطراتش، با شرح واکنش شخصی‌اش به تنش‌هایی که میان افراد ایستاده در صف‌های بنزین درمی‌گرفت نمونه‌ی دیگری به دست می‌دهد: «به این نتیجه رسیدم که بچه‌های محل را در مسجد جمع و سازماندهی بکنیم و کار توزیع نفت را خودمان به عهده بگیریم». پس از آن که نقشه‌شان برای توزیع سوخت شکست خورد، تصمیم گرفتند دونفر دونفر سوخت را به در خانه‌ها ببرند.<sup>۳</sup> تا تاریخ بیست و چهارم دی ماه صف‌های سوخت تقریباً محو شده بودند، به این دلیل که جوانان محلات، تحت رهبری روحانیون، توزیع خانه‌به‌خانه‌ی سوخت را سازمان‌دهی کرده بودند و آن را رایگان به دست افرادی که به عنوان خانواده‌های کم‌درآمد شناسایی شده بودند می‌رساندند. یک پیامد فرعی توزیع سوخت این بود که برخی از جوانان محلات به فعالیت‌های دیگری نظیر کنترل قیمت‌ها، ارائه‌ی خدمات درمانی فوری، و دفاع مسلحانه در کمیته‌های محلات نیز روی آوردند.<sup>۴</sup>

گزارش دیگری صراحتاً از «تعاونی‌ها» و کمیته‌های اسلامی محلات نام می‌برد که در هشت محله‌ی فقیرنشین شروع به توزیع سوخت کردند، حرکتی که از آن‌جا به سایر مناطق نیز گسترش یافت.<sup>۵</sup> برای مثال، جوانان در نارمک، محله را به ناحیه‌هایی با شعاع ۳۰۰ متری از هر مرکز توزیع سوخت تقسیم‌بندی کردند. هر ناحیه برای یک‌یک خانواده‌ها کوپنی صادر می‌کرد که مهر ناحیه را بر خود داشت و تعداد دفعات و تاریخ‌های تحویل سهمیه را ذکر می‌کرد. جاهای دیگر سوخت به در خانه‌ها برده می‌شد.<sup>۶</sup>

۱ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج. ۲۳، ۲۰۰. (برگردانده‌شده از متن انگلیسی. برای متن دقیق فارسی، به خود سند مراجعه کنید. م)

۲ همان، ج. ۲۴، ۱۴۶.

۳ عمادالدین باقی، فرادستان و فرودستان: خاطرات شفاهی انقلاب (تهران: جامعه‌ی ایرانیان، ۱۳۷۹)، ۹۰.

۴ «شوراهای محلی، گامی دیگر برای پیروزی»، آینه‌گان، ۲۴ دی ۱۳۵۷.

۵ «تعاونی‌های اسلامی» را اغلب بازاری‌ها، کسبه، کارگران ادارات و دانشجویان با هدف ارائه‌ی اقلام ضروری ارزان‌قیمت به تهی‌دستان برپا می‌کردند.

۶ «گسترش شوراهای محلی و تعاونی‌های اسلامی»، آینه‌گان، ۲۵ دی ۱۳۵۷.

نزد بسیاری از فعالان اسلام گرا، کمیته‌های محلات که حول توزیع سوخت سامان یافته بودند، غایتی آشکار داشتند: مقابله با نفوذ چپ‌گرایان در صنعت نفت. سعید جلیلی که اینک در میان تندروهای اسلام‌گرای ایران سیاست‌مدار برجسته‌ای است، به یاد می‌آورد که «آن زمان مارکسیسم خیلی طرفدار داشت و همان‌طور که تبلور لیبرالیسم، جامعه‌ی مدنی است، عینیت شعار مارکسیسم در شورا بود. لذا این شعار در هر فضایی غالب بود. مثل شورای دانشجویی، شوراهای کارگری و ... که روشنفکرها به دنبال راه‌اندازی آن‌ها بودند. در چنین شرایطی شورای محلات با محوریت مساجد، یک "تودهنی" و پاسخی کوبنده به آن‌ها بود. در حقیقت خاستگاه این شوراها مسجد بود. شوراها کانون خوبی شد برای پیگیری این بحث‌ها، تمرکز مردم در مساجد و انجام امور به صورت شورایی».<sup>۱</sup> کمیته‌های انقلاب اسلامی که پس از بهمن ۱۳۵۷ شکل گرفتند اعضایشان را از جرگه‌ی داوطلبان توزیع سوخت در کمیته‌های محلات جذب می‌کردند.<sup>۲</sup> این **کمیته‌های انقلاب اسلامی** که فعالان اسلام‌گرا را در سطح محلات گرد می‌آوردند، گامی اساسی در تحکیم قدرت سیاسی حامیان آیت‌الله خمینی بودند.

هم‌پای آن که خمینی و مؤلفانش بیش از پیش کنترل سیاسی تولید و توزیع نفت را به دست می‌گرفتند، کنترل عملی تولید نفت کماکان در دست کارگران نفت بود. در مواجهه با تلاش‌های آیت‌الله خمینی و بازرگان برای به‌دست‌گیری کنترل اعتصاب‌ها رهبران اعتصاب‌های کارگران نفت به انتشار بیانیه‌ها ادامه دادند و کوشیدند موضع قوی‌تر کسب کنند. بیست و ششم دی‌ماه، آن‌ها اعلام کردند: «کارگران نفت بخشی از طبقه‌ی کارگر ایرانی و بزرگ‌ترین متحد قشر مترقی، ضداستبداد، و ضدامپریالیستی هستند» و افزودند «با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ی کارگران، خصوصاً کارگران صنعت نفت، در مبارزات ضداستبدادی، دولت آتی موظف است منافع طبقه‌ی کارگر را در نظر بگیرد». کم‌تر از دو هفته پیش از سقوط رژیم، گروهی از کارگران نفت اعلام کردند که نمایندگان کارگران می‌بایست در **شورای انقلاب اسلامی**، که اعضایش هنوز توسط آیت‌الله خمینی عمومی نشده بود، حضور داشته باشند. آن‌ها اظهار می‌داشتند:

<sup>۱</sup> «گفتگو با سعید جلیلی: مردم خدمت‌رسان واقعی را به زور کاندیدا می‌کردند»، خبرگزاری مهر (۱ شهریور ۱۳۹۲)

<sup>۲</sup> «مصاحبه با آقای مهندس ابوالفضل حکیمی».

همان‌طور که کارگران در شرایط انقلابی فعلی نقشی حیاتی ایفا کرده‌اند، باید در فردای انقلاب هم که زمان بازسازی واقعی است شرکت داشته باشند. بازسازی واقعی تنها با مشارکت کارگران در امور سیاسی کشور امکان‌پذیر است. نخستین گام باید با مشارکت نمایندگان کارگران در شورای انقلاب برداشته شود.<sup>۱</sup>

هرچند که در غیاب یک سازمان ملی مستقل، کارگران نفت فاقد وزن سیاسی لازم برای پشتیبانی از مطالبات‌شان بودند. به موازات آن که نیروهای هوادار آیت‌الله خمینی به تدریج کنترل اعتصاب‌های کارگران نفت را در دست گرفتند، تنش‌ها با چپ افزایش یافت. در اهواز، عده‌ای از روحانیون با هدف محدودسازی استقلال کمیته‌ی اعتصاب و نقش نمایندگان سکولار کارگران نفت مداخله کردند و کار را به استعفای محمدجواد خاتمی، نماینده‌ی اصلی واحدهای تولید را کشاندند. خاتمی در نامه‌ای سرگشاده به تاریخ یکم بهمن ماه ۱۳۵۷ روحانیون «ارتجاعی» را متهم کرد که او و سایر نمایندگان را که با «ایدئولوژی ارتجاعی» شان مخالف بودند به مرگ تهدید کرده‌اند. او همچنین از کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت انتقاد کرد که از حوزه‌ی وظایفش در «بازرسی و نظارت بر» اعتصاب‌های کارگران نفت پا را فراتر گذاشته و کمیته‌ی اعتصاب را به حاشیه رانده و امور محلی را به تعدادی از روحانیون «غیرمترقی» سپرده است، به جای آن که همان‌طور که از آغاز مقرر بود، گروهی را برای میانجی‌گری بین اعتصاب‌های کارگران نفت و کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت تعیین کند.<sup>۲</sup>

استمرار فعالیت‌های کمیته‌ها در صنعت نفت به رغم تشدید سرکوب پس از بهمن ۱۳۵۷ گواهی است بر آن که سازمان‌دهی و آگاهی طبقاتی کارگران نفت در جریان اعتصاب‌هایشان قوام یافته بود. چند ماه پس از سقوط شاه، کای برد، روزنامه‌نگار و برنده‌ی آتی جایزه‌ی پولیتزر، که با کارگران نفت مصاحبه کرده بود نوشت «صنعت نفت تقریباً به تمامی در کنترل مشتی کمیته‌های کارگری مستقل است که اگرچه به دولت مرکزی وفادارند، اما با این حال، در همه‌ی تصمیمات مربوط به تولید و بازاریابی نفت ایران به جهان صنعتی غرب مشارکت دارند. شاید حتی از این مهم‌تر، کمیته‌های کارگری بی‌هیچ‌چون و چرا نشان داده‌اند که می‌توانند پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی را بدون مدیران

<sup>۱</sup> Parsa, Social Origins of the Iranian Revolution, 161–162.

<sup>۲</sup> محمد جواد خاتمی، «به کارکنان مبارز صنعت نفت و به همه‌ی مبارزان راه آزادی»، *آیندگان*، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

ایرانی عالی‌رتبه و بدون تخصص ۸۰۰ تکسین خارجی اداره کنند...»<sup>۱</sup> این وضعیت از تحمل رهبران پساانقلابی که مشغول تحکیم قدرت‌شان بودند خارج بود. کمیته‌های صنعت نفت و جاهای دیگر پس از حمله‌ی عراق به نواحی جنوب غربی ایران در شهریور ۱۳۵۹ سرکوب و تضعیف و رسماً ممنوع اعلام شدند.

### پوپولیسیم و آگاهی طبقاتی

سرنوشت اعتصاب‌های کارگران نفت پرسش مهمی را پیش می‌کشد: چرا کارگران نفت شبکه‌ای ملی واجد استقلال سیاسی و ظرفیت سازمانی برای فرافکنی قدرت‌شان به خارج از محل‌های کار خلق نکردند، و در عوض، نقشی زیردست نقش آیت‌الله خمینی و کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت را پذیرفتند؟ این پرسش را می‌توان به بهترین وجه با بررسی تکوین آگاهی طبقاتی در درون رابطه‌ی مثلثی کارگران نفت، مبارزات گسترده‌تر کارگران، و جنبش انقلابی پاسخ داد.

با مبارزات کارگری در معنای عام آن آغاز کنیم. نکته‌ی شایان ذکر از این قرار است که غلبه‌ی کسب و کارهای خرد همچون مانع بزرگی بر سر راه این مبارزات عمل می‌کرد. در سال ۱۳۵۵، شمار نیروی کار ایران ۸/۸ میلیون نفر بود که از میان‌شان ۳/۵ میلیون نفر جزو طبقه‌ی کارگر در نظر گرفته می‌شدند. یک میلیون کارگر دیگر کارگران خانوادگی غیرمزدی بودند. حدود ۷۱۹ هزار نفر به عنوان کارگران مزدبگیر و کارگران خانوادگی غیرمزدی در بخش صنعت مشغول بودند. از میان این عده، نزدیک به ۴۳ درصد عمدتاً کارگران غیرماهر شاغل در کارگاه‌های کوچک (۱-۹ کارکن) بودند.<sup>۲</sup> بیش‌تر این کارگران با وجود مشارکت در تظاهرات، در مقام نوعی هویت جمعی مجزا در انقلاب شرکت نداشتند. با وجود این، «کسر چشمگیری از طبقه‌ی کارگر وجود داشت که ماهر بود و در کسب و کارهای بزرگ بخش خصوصی و به ویژه بخش دولتی متمرکز بود». این دسته از کارگران ظرفیت بالاتری برای مبادرت به کنش جمعی برخوردار بودند. در سال ۱۳۵۵، ۷۹۳ واحد از واحدهای صنعتی خصوصی (۱۱ درصد) کسب و کارهای بزرگی بودند که بالغ بر ۱۰۰ کارگر در استخدام

<sup>۱</sup> Kai Bird, "Iranian Oil Workers and Revolution," in *America's Energy. Reports from the Nation on 100 Years of Struggle for the Democratic Control of Our Resources*, ed. Robert Engler (New York: Pantheon Books, 1980), 235.

<sup>۲</sup> Nomani, Farhad, and Sohrab Behdad. *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 2006., 218.



داشتند. علاوه بر این، اکثریت ۵۶۶ هزار کارگر شاغل در بخش دولتی، در چند شهر بزرگ و تعدادی از کسب و کارهای بزرگ متمرکز بودند. به این ترتیب، همچون بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر، در یک سر [طیف] طبقه‌ی کارگر، کارگرانی بودند که عمدتاً در تولید خرد و خرده‌فروشی فعالیت داشتند، و در سردیگر، کارگران صنعتی متمرکز داشتند.

به طور مشخص، کارگران نفت، به طوری که قبل تر هم دیدیم، ظرفیت چشمگیری برای کنش جمعی نشان می‌دادند و به این ترتیب، جایگاهی پیشرو در جنبش اعتصابی پاییز ۱۳۵۷ به دست آوردند. اگرچه در ابتدا خبری از شبکه‌های همبستگی چشمگیر در میان کارگران صنعت نفت و سایر بخش‌ها نبود، این شبکه‌ها در جریان اعتصاب‌ها رفته رفته شکل گرفتند. در اهواز و آبادان، کارگران نفت در همبستگی با معلمان اعتصابی آغاز به سازمان‌دهی کردند.<sup>۱</sup> کنش‌های همبستگی متقابل داشتند. برای مثال، معلمان در آبادان و خرمشهر چند هفته بعد به تظاهرات کارگران پیوستند. **جامعه‌ی کارکنان سازمان برنامه و بودجه** بیانیه‌هایی در همبستگی با کارگران نفت صادر و از آن‌ها به پاس «مانعت از استخراج ثروت ملت و ریختنش به حلقوم امپریالیسم و برای تحصیل آزادی برای ملت ما» قدردانی کرد.<sup>۲</sup> به طور مشخص در تهران، کارگران اعتصابی در صنایع دیگر به کارگران نفت نفت به چشم رهبر می‌نگریستند و در تظاهرات مختلف شعار «کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما» را سرمی‌دادند. اگرچه فقط یک هفته مانده به سقوط سلطنت بود که کارگران اعتصابی با هدف تقویت سازمان‌یابی، افزایش همبستگی، و ارتقای آگاهی کارگران درباره‌ی منافع طبقاتی‌شان شروع به برگزاری جلساتی کردند. بیش از یک‌صد نماینده‌ی اتحادیه‌های الکتریک، خودرو، و نفت، به تاریخ چهاردهم بهمن ۱۳۵۷ در سنندیکای قندریز واقع در تهران گرد هم آمدند و اخراج کارگران کارخانه را محکوم و مطالبه‌ی حضور نماینده‌ی کارگران در شورای انقلاب را مطرح کردند و ایده‌ی شکل‌گیری نوعی شورای همبستگی کارگران را به بحث گذاشتند.<sup>۳</sup>

از این رو، کارگران نفت برای ایفای نقشی مستقل‌تر - و پیشروتر - در مبارزات کارگری و جنبش انقلابی وسیع‌تر در موقعیت مناسبی قرار داشتند، اما پرسش این‌جاست که چرا این امکان در

<sup>۱</sup> «اعتصاب در صنعت نفت»، *اطلاعات*، ۳۰ مهر ۱۳۵۷.

<sup>۲</sup> جامعه‌ی کارکنان سازمان برنامه و بودجه، «درد به کارگران و کارمندان شریف صنعت نفت»، ۲۶۷۸۰۰۴۵ (۱۵ آذر ۱۳۵۷)، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

<sup>۳</sup> Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, 163.

نهایت تحقق نیافت. اشاره به شرایط «عینی» نامکفی است، زیرا هم جایگاه کارگران نفت در ساختار طبقاتی و هم ویژگی‌های فیزیکی صنعت نفت، امکان اعتصاب‌های گسترده و تشکیل سازمان‌های مستقل را مهیا می‌کرد. مسئله‌ی واقعی فقدان/استقلال سیاسی بود که ما را به بررسی سوژکتیویته‌ی کارگران نفت رهنمون می‌شود. همان‌طور که ای. پی. تامپسون استدلال کرده است «آگاهی طبقاتی» را «تجربه‌ی طبقاتی» شکل می‌دهد، فرایندی که فرهنگ در نقش میانجی آن ظاهر می‌شود. به علاوه، شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر «فرایند فعال»ی است که همان‌قدر از شرایط متأثر می‌شود که از عاملیت.<sup>۱</sup> از این منظر، خبری از نوعی سیر تکامل غایت‌شناختی از تجربه‌ی طبقه‌ی کارگری به شکل مشخصی از آگاهی طبقه‌ی کارگر نیست و آگاهی طبقه‌ی کارگر به نقش میانجی فرهنگ و عاملیت انسانی وابسته است. به همین دلیل، این انتظار که کارگران نفت می‌بایست به آگاهی طبقاتی (سوسیالیستی یا سکولار) دست می‌یافتند که در عین حفظ استقلال‌شان از اپوزیسیون روحانی یا بازاری به مخالفت با سلطنت سوق‌شان دهد بر فرضی نادرست استوار است. در عوض، من درباره‌ی امکان این مسیر استدلال می‌کنم. استراتژی من برای طرح این استدلال گفت‌وگویی انتقادی با «تاریخ‌نگاری، طبقه و کارگران ایرانی» اثر آصف بیات است که پخته‌ترین روایت موجود درباره‌ی شکل‌گیری آگاهی طبقاتی در ایران پیش از انقلاب و در جریان انقلاب را پیش می‌کشد.

بیات مدعی است «نباید از ساختار و "منافع مادی" آغاز کنیم و از آن‌جا به آگاهی طبقاتی برسیم. بلکه باید [تحلیل را] از زبان طبقه شروع کنیم و جنبش سیاسی‌اش را صورت‌بندی کنیم». <sup>۲</sup> از این زاویه است که بیات انقلاب ایران را تحلیل می‌کند: «اسلام در تقریر آگاهی طبقه‌ی کارگر در ایران عنصری محوری است» آن‌هم از رهگذر اشاعه‌ی نوعی «ایدئولوژی پوپولیستی... که سدی در مقابل پاگیری آگاهی طبقاتی و ایده‌ی شکاف طبقاتی در جامعه برپا می‌کند». علت این مانع‌آفرینی به این برمی‌گشت که «روحانیت حاکم در زبانی اسلامی، اگرچه با سمت‌وسویی پوپولیستی، با کارگران مشترک بود». <sup>۳</sup> این تحلیل اگرچه به خوبی کژی‌های تحلیل‌های اروپامحور و ساختارگرایانه‌ی طبقه را راست می‌کند، زیاده از حد به فهم شی‌واره از زبان که حامیانی نظیر گرت استدمن جونز و سایر منتقدان ای.

<sup>۱</sup> E.P. Thompson, *The Making of the English Working Class* (London: Gollancz, 1980), 8.

<sup>۲</sup> Asef Bayat, "Historiography, Class and Iranian Workers," in *Workers and Working Classes in the Middle East: Struggles, Histories, Historiographies*, ed. Zachary Lockman (Albany: State University of New York Press, 1994), 186.

<sup>۳</sup> *Ibid.*, 202–203.

پی. تامپسون و مارکسیسم به طور کل دارد متمایل می‌شود و نگاهی اغراق‌آمیز به اهمیت گفتمان اسلامی در انقلاب ایران دارد. مارک استاینبرگ ضمن به رسمیت شناسی اهمیت زبان استدلال می‌کند که آگاهی طبقاتی یک گفتمان نیست، بلکه خود «در اثر اصطکاک گفتمان‌های تولیدشده در جریان منازعه» ساخته می‌شود.<sup>۱</sup> از این منظر، چنین نیست که گفتمان پوپولیستی در انقلاب ایران در متون یا فرهنگ اسلامی صرفاً در فرمتی ساخته و پرداخته و حاضر و آماده حضور داشته بوده؛ پیکره‌ی این گفتمان خود در متن مبارزات انضمامی و در رقابت با سایر گفتمان‌ها تراشیده شده بود. این گفتمان‌ها صرفاً بازتاب «تجربه‌های طبقاتی» متفاوت نیستند؛ بلکه در برساخت آگاهی طبقاتی نقش دارند. آن‌گونه که زکری لاکمن جمع‌بندی می‌کند «تکوین طبقه‌ی کارگر همان‌قدر فرایندی گفتمانی است که فرایندی مادی».<sup>۲</sup>

تورج اتابکی با کاربست این رویکرد و تمرکز بر فرایند بازنمایی و بازشناسی در تکوین طبقه نشان داده است که چگونه در دوره‌ی پس از جنگ جهانی اول نوعی هویت طبقاتی متمایز در میان کارگران نفت رو آمد، تغییرجهتی که در استفاده‌ی کارگران و همین‌طور مقامات دولتی و شرکتی از واژه‌ی «کارگر» به جای واژه‌ی «عمله» نمود می‌یافت.<sup>۳</sup> شکل‌گیری (آگاهی) طبقه‌ی کارگر، که کارگران نفت در مرکزش جای داشتند، طی دهه‌ی بیست خورشیدی به بلوغ رسید. هرچند که ظرف دو دهه‌ای که از پی آمد، دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به بازآرایی طبقاتی چشم‌گیری منجر شد. همان‌طور که بیات استدلال می‌کند، مهاجرت گسترده از روستا به شهر طی دهه‌ی چهل خورشیدی نسل جدیدی از کارگران را که فاقد تجربه‌ی صنعتی و شهری بودند به وجود آورد. «با وجود این از دهه‌ی پنجاه خورشیدی اوضاع رو به تغییر گذاشت. در آن مقطع، کارگران جدید دهه‌ی چهل خورشیدی تجربه‌ی قابل‌اعتنایی را در کار صنعتی و زندگی شهری اندوخته بودند... نتیجه عبارت بود از برآمد نوعی «آگاهی صنعتی» که عناصرش را از محیطی صنعتی، سبک زندگی شهری، و کار صنعتی برگرفته بود. این آگاهی صنعتی خود را در سلسله‌ای از مطالبه‌ها و اعتصاب‌ها در میانه‌ی

<sup>۱</sup> Marc W. Steinberg, *Fighting Words: Working-Class Formation, Collective Action, and Discourse in Early Nineteenth-Century England* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1999), 230.

<sup>۲</sup> Zachary Lockman, "Imagining the Working Class: Culture, Nationalism, and Class Formation in Egypt, 1899–1914," *Poetics Today* 15, no. 2 (1994): 158.

<sup>۳</sup> Touraj Atabaki, "From 'Amaleh (Labor) to Kargar (Worker): Recruitment, Work Discipline and Making of the Working Class in the Persian/Iranian Oil Industry," *International Labor and Working-Class History* 84, no. 3 (2013): 159–175.

دهه‌ی پنجاه خورشیدی نشان داد... ورای آگاهی صنعتی، کارگران شکل عام‌تری از آگاهی طبقاتی را نیز پروراندند که در بیان هویت و تمایزهایی نمود پیدا می‌کرد.<sup>۱</sup> با این حال، چند صفحه بعدتر، بیات ادعا می‌کند که تنوع کارگران به «تجربه‌های مشترک غیرکاری در میان آن‌ها» منجر نشد. اگرچه، بیات می‌افزاید، که این کارگران «به رغم تفاوت‌هایشان مذهبی مشترکی دارند: اسلام.» حتی اگر این واقعیت را که تجربه‌ی اعمال مذهبی میان کارگران ایرانی متغیر بود نادیده بگیریم، این واقعیت مسلم است که هم تجربه‌های صنعتی و هم تجربه‌های شهری و هم فرهنگ اسلامی در شکل‌دهی به آگاهی کارگران سهیم بودند. اگرچه چیرگی گفتمان اسلامی پوپولیستی را باید با توسل به رویکردی تبیین کرد که زبان را هم عنصر برسازنده و هم محصول مبارزات طبقاتی درون و بیرون محل کار در نظر می‌گیرد.

بیات به درستی مدعی است که «کارگران صنعتی اسلام را با هدف بیان منافع طبقاتی و بلافاصله‌شان بازتفسیر می‌کردند». این گزاره اهمیت تمایزگذاری میان آگاهی بلافاصله افراد از کنش و جهان‌بینی‌های عام‌ترشان یا به تعبیر باختینی، تمایز میان ژانرهای گفتاری اولیه و ثانویه که میان مخابره‌ی بی‌میانجی و ایدئولوژی میانجی‌دار تنش خلق می‌کنند، دست کم می‌گیرد.<sup>۲</sup> بنابراین، نقش ایدئولوژی، تولیدکنندگان فکری‌اش، و بیان سازمانی‌اش در تکوین آگاهی طبقاتی حیاتی‌اند. پوپولیسم اسلامی ساخته‌ی دست‌چهره‌هایی نظیر علی شریعتی بود، که نارضایتی‌ها علیه نابرابری اجتماعی، سیاست داخلی سرکوب‌گر، و سلطه‌ی خارجی را با زبانی طرح می‌کرد که واژگان اسلامی و مارکسیستی را درهم می‌آمیخت. بسیاری از کارگران نفتی که با آن‌ها مصاحبه کردم به تأثیر اندیشه‌های او اشاره کردند. آشنایی آن‌ها با این اندیشه‌ها به واسطه‌ی نوشته‌های شریعتی یا سخنرانی‌هایش در دانشکده نفت آبادان در اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه خورشیدی بود. شریعتی ضد روحانیت بود، و در مقابل، آیت‌الله خمینی نوعی نسخه‌ی پوپولیستی از اسلام عرضه می‌کرد که نقشی انقلابی به روحانیت می‌بخشید. هر دو نفر گفتمان پوپولیستی‌شان را در واکنش به، و در رقابت با، گفتمان‌های چپ‌گرایانه صورت‌بندی می‌کردند.

<sup>۱</sup> Bayat, "Historiography, Class and Iranian Workers," 198–199.

<sup>۲</sup> Paul Blackledge, "Thinking About (New) Social Movements. Some Insights from the British Marxist Historians," in *Marxism and Social Movements*, ed. Colin Barker et al. (Leiden: Brill, 2013), 265.

گفتمان چپ‌گرایانه‌ی غالب این دوره، ضد سرمایه‌دارانه و ضد امپریالیستی بود، اما رو به سوی تقریر و ترجمه‌ی سیاسی «تجربه‌ی طبقاتی» نداشت، بلکه در عوض، بر مفاهیم شهامت و فداکاری فردی مرتبط با مبارزات چریکی پای می‌فشرد. از این رو، این گفتمان در صورت‌بندی جهان‌بینی و رویه‌ای که مبارزات و شرایط هرروزه‌ی کارگران را با مبارزات و شرایطشان در بستر کلی جامعه پیوند بزند کمکی به آن‌ها نمی‌کرد. چپ رادیکال در واکنش به سرکوب و نظارت به جنگ چریکی و مبارزه‌ی مسلحانه روی آورده بود، اما این بیش از آن که انتخابی اجتناب‌ناپذیر باشد، تصمیمی استراتژیک بود. مسیر متفاوتی که ساکا یا سازمان انقلابی کارگران ایران در پیش گرفت مؤید این مدعاست. این سازمان موفق شد چندصد عضو و سمپات را سازمان‌دهی کند و شعبه‌هایی را در اواخر دهه‌ی چهل خورشیدی در پاره‌ای از کارگاه‌های مهم تأسیس کند، تا زمانی که پس از یورش فداییان به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در سال ۱۳۴۹ طومارش به دست ساواک پیچیده شد.<sup>۱</sup>

وقتی اعتصاب‌های کارگران نفت در سال ۱۳۵۷ رخ داد، کلیه‌ی این گفتمان‌های مختلف را می‌شد در میان کارگران نفت پیدا کرد. روزنامه‌نگاری در مصاحبه با کارگران نفت آبادان مشاهده کرد «بیش‌تر کارگران نفت مسلمانانی مؤمن و معتقدند اما از نوع ضد روحانی‌اش که باور دارند جنبشی مذهبی که با مطالبه‌ی سازش‌ناپذیر عزل شاه آغاز شد نمی‌تواند مادامی که خود مذهب دستخوش تغییرات اساسی نشده به پایان برسد». جوشکاری در پالایشگاه آبادان اظهار داشت «اما هر چه باشد، دکتر شریعتی بود که این انقلاب را نوشت. خمینی فقط رهبری‌اش کرد... جوشکار جوانی گفت «قرار نیست برده‌ی این ماشین‌ها باشیم. در یک جمهوری اسلامی، هدف اجتماع است نه مصرف».<sup>۲</sup> بیش‌تر کارگران حامی آیت‌الله خمینی بیش از آن که دلبسته‌ی الاهیات وی باشند، مجذوب استراتژی سیاسی غیرسازش‌کارانه‌اش بودند. تأسیس کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت به دست آیت‌الله خمینی بر اعتبار وی از این جهت افزود.

به این ترتیب، نزد بسیاری از کارگران نفت همدل با پوپولیسم اسلامی خمینی یا شریعتی، استقلال سیاسی در وهله‌ی اول ضروری به نظر نمی‌رسید، اگرچه برخی از این کارگران پس از آغاز هجمه‌های دولت پسانقلابی به کمیته‌های کارگران مقابلش ایستادند. در امتداد این گروه‌ها، «در مرحله‌ی نهایی مبارزات انقلابی اقلیتی از کارگران برخاستند که شکلی از سوسیالیسم را پذیرفته بودند و نقشی اساسی

<sup>۱</sup> Peyman Vahabzadeh, "Saka: Iran's Grassroots Revolutionary Workers' Organisation," *Revolutionary History* 10, no. 3 (2011): 348–359.

<sup>۲</sup> Bird, "Iranian Oil Workers and Revolution," 235–238.

ایفا کردند».<sup>۱</sup> این مسئله خصوصاً در مورد صنعت نفت صادق بود، که در آن، بالغ بر یک سوم اعضای کمیته‌ی اعتصاب منتخب اهواز گرایش‌های چپ‌گرایانه داشتند و ۹ نفر از ۱۴ عضو شورای **سندیکای مشترک کارکنان صنعت نفت** چپ‌گرایان سکولار بود (چهارتای دیگر چپ‌گرایان اسلامی بودند). به رغم این، حتی در میان آن‌ها، ایده‌ی استراتژی و سازمان مستقل به دلایل ایدئولوژیک اولویت نداشت.

جانبداری‌های سیاسی کارگران نفت طیف گسترده‌ای را پوشش می‌داد: از پوپولیست‌های اسلام‌گرا گرفته تا افرادی که خود را بخشی از پرولتاریای صنعتی تعریف می‌کردند که می‌بایست سیاست‌اش را بر همبستگی طبقه‌ی کارگر بنیان بگذارد. پایبندی به دیدگاه‌های ایدئولوژیک و سیاسی رقیب با تغییر شرایط جابجا می‌شد، اما روند اسلام‌گرایی پوپولیستی به طرز فزاینده دست بالا را از آن خود کرد. دیالکتیک میان مبارزات خارج از محیط‌های کار و مبارزات درون محیط‌های کار در این جا تعیین‌کننده بود. پیش از اعتصاب‌ها و همچنین در خلال‌شان، بسیاری از کارگران نفت در تظاهرات خیابانی که زیر سیطره‌ی شعارهایی با سمت‌وسوی پوپولیسم اسلام‌گرا بود شرکت جستند یا از آن‌ها تأثیر پذیرفتند. محض نمونه، در تهران، کارگران نفت به سمت گورستان بهشت زهرا، جایی که بنا بود شهدای انقلاب در آن به خاک سپرده شوند، راه‌پیمایی کردند. در جریان این مناسک که در جوی پرحرارت و سیاسی برگزار می‌شد، شعارهای کارگران نفت رفته‌رفته با شعارهای اسلام‌گرایان در هم آمیخت. با این حال، نفوذ پوپولیسم اسلامی صرفاً از بیرون [به میان کارگران] نشت نکرد. در پالایشگاه تهران، بسیاری از کارگران سابقه‌ی کار در کارگاه‌های تعمیر و نگهداری و تولیدات خرد را داشتند. آن‌ها کسانی بودند که به تازگی از نواحی روستایی مهاجرت کرده بودند و در محله‌هایی در مجاورت بازار بزرگ تهران و مساجدش روزگار گذرانده بودند. با وجود این، ذکر این نکته حائز اهمیت است که شبکه‌ی مسجد-بازار از آغاز نوعی منبع سازمانی در دستان آیت‌الله خمینی و حامیانش نبود. همان‌طور که کرزمن استدلال کرده است، نیروهای طرفدار آیت‌الله نبردی سیاسی را برای هژمونی در این شبکه به پیش بردند و فقط پس از کسب این هژمونی، توانستند از آن همچون اهرمی برای بسیج تظاهرات توده‌ای بهره بگیرند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> Misagh Parsa, *States, Ideologies, and Social Revolutions: A Comparative Analysis of Iran, Nicaragua, and the Philippines* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), 172.

<sup>۲</sup> Kurzman, *The Unthinkable Revolution in Iran*, 44–49.

با بهره‌گیری از همین قیاس می‌توان گفت صنعت نفت منبع بالقوه ارزشمندی برای بسیج توده‌ای در اختیار می‌گذاشت که همان‌طور که تجربه‌ی تشکیل کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت نشان داد، می‌توانست به کل جنبش انقلابی جهت بدهد. اگر چپ، پیش از انقلاب، گفتمانی را پروراند بود که تجربه‌های کارگران را بر حسب [مفهوم] طبقه صورت‌بندی می‌کرد، و اگر چپ حضور سازمانی پررنگ‌تری ترتیب داده بود در حدی که می‌توانست اعتصاب‌های کارگران نفت را به سوی استقلال سیاسی سوق بدهد، کارگران نفت شاید می‌توانستند بر نتیجه‌ی انقلاب ایران تأثیر بگذارند. چپ سکولار، به رغم سازمان‌یابی ضعیفش، از پتانسیل بالایی برای نقش‌آفرینی بسیار برجسته‌تر در زمینه‌ی هماهنگ‌سازی اعتصاب‌های کارگران نفت برخوردار بود. این پتانسیل در پیوندهای تاریخی چپ با کارگران نفت (خصوصاً حزب توده)، احیای محبوبیت و منزلت چپ به دست جنبش چریکی، و درآمدن دانش‌آموخته‌های دانشگاهی متمایل به چپ به زمره‌ی کارمندان ریشه داشت. با این حال، این پتانسیل عمدتاً به دلایل ایدئولوژیک مجال تحقق پیدا نکرد.

چنین رویکردی، بی‌آن که ضرورانه باشد، «نابسنده‌ی محدود کردن مطالعه، به جهان حاضر و بلافصل‌کنش متقابل افراد را تصدیق می‌کند. جز این اگر باشد، تخته‌بند تبیین‌های جبرگرایانه‌ی کنش متقابل خواهیم بود، تبیین‌هایی که به منابع اولیه و الگوریتم‌های نظریه‌ی بازی [game theory] تکیه دارند که کنش متقابل را از محتوای مشخص‌اش تهی می‌کنند. اما اگر بپذیریم که کنش متقابل خصلتی از قبل تعیین‌شده ندارد، که شکل محقق‌اش تنها شیوه‌ی ممکن بروزش نبوده است، یا آثارشان ممکن است از محدوده‌ی افرادی که آشکارا درگیر کنش متقابل‌اند فراتر رود، به شیوه‌ای برای فهم پتانسیل واقعی کنش متقابل نیازمندیم. از این بیش، فضای کنش متقابل، خود، از تحولات نهادی تاریخی عام‌تر شکل می‌پذیرد؛ تحولاتی که نمی‌توانند به نوبه‌ی خود بدون ارجاع به پروژه‌های سیاسی و تکاپوهای معطوف به تحقق انسجام هژمونیک به فهم درآیند.<sup>۱</sup>

## نتیجه‌گیری

نقش برجسته‌ی کارگران نفت در انقلاب ایران ما را فرامی‌خواند در پاره‌ای از آرای غالب درباره‌ی نسبت میان نفت و سیاست و [همچنین درباره‌ی] پیامد انقلاب ایران تجدید نظر کنیم. انتشار دموکراسی کربنی اثر تیموتی میچل درک ما را از مورد اول به شدت تعمیق بخشید. این کتاب بر نقش

<sup>۱</sup> John Krinsky, "Marxism and the Politics of Possibility: Beyond Academic Boundaries," in *Marxism and Social Movements*, ed. Barker et al., 120.

میانجی نیروهای کار در [رابطه‌ی] میان نفت و سیاست تمرکز دارد و استدلال می‌کند که ویژگی‌های مادی صنعت نفت، کارگران نفت را از توان بسیج‌گری بزرگ‌مقیاس که بتواند حکمرانی اقتدارگرایانه را با موفقیت به چالش بکشد محروم کرده است. به باور من، کاربست عام این مدعی می‌بایست در پرتو تجربه‌ی انقلاب ایران صیقل بخورد و تدقیق شود.

دومین بازنگری به خوانش پرنفوذ خود انقلاب ایران مربوط می‌شود، خوانشی که بر نقش اسلام شیعی در میان طبقات فرودست به مثابه عاملی مهم برای توضیح توانایی آیت‌الله خمینی و حامیان در کسب هژمونی در درون جنبش انقلابی تأکید می‌کند. روایتی که من از این فرایند به دست می‌دهم، بدون چشم‌پوشی بر نقش مذهب، نقش طراحی استراتژی و سازماندهی را همچون عاملی کلیدی نشان می‌دهد. ایجاد کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت ربط زیادی به مذهب نداشت؛ بلکه مداخله‌ای سیاسی و استراتژیک در اعتصاب‌های کارگران نفت بود که آیت‌الله خمینی و مؤتلفانش را قادر می‌ساخت که حلقه‌ای کلیدی از زنجیره‌ی وقایع را به چنگ بیاورند، حلقه‌ای که به مدد آن می‌توانستند کل جنبش انقلابی را به جهت مطلوب‌شان سوق دهند. در تقابل با حرکت جسورانه‌ی آیت‌الله خمینی، کارگران نفت موفق نشدند سازمان ملی نیرومندی تشکیل دهند که بتواند اعتصاب‌های محلی را هماهنگ کند و به شیوه‌ای مؤثر در مذاکره‌ها نمایندگی‌شان کند.

در نتیجه، خمینی‌گرایان، به همراه مؤتلفان لیبرال-مذهبی‌شان موفق شدند از این خلأ بهره‌برداری کنند و با راه‌اندازی کمیته‌ی هماهنگی اعتصاب‌های کارگران نفت عملاً کنترل سمت و سوی اعتصاب‌های کارگران نفت را در دست بگیرند. این به نوبه‌ی خود به آن‌ها کمک کرد شورای انقلاب اسلامی را به عنوان بدیل اقتدارگرایانه‌ی دولت قدیم تشکیل دهند. کارگران نفت، در غیاب سازمانی ملی که قادر به هماهنگ‌سازی اعتصاب‌هایشان باشد، فاقد اهرم لازم برای مطالبه‌ی نقشی بزرگ‌تر در ساختارهای سیاسی در حال ظهور بودند، تا چه رسد به رقابت بر سر قدرت سیاسی. سرانجام، کمیته‌هایی مردمی که در محلات سر برآوردند، با مبارزات محل‌های کار پیوند نداشتند، بلکه در عوض، به زیرمجموعه‌ی مساجد و روحانیون تبدیل شدند. در این جا نیز، کارگران نفت برای راه‌اندازی، رهبری و اعمال نفوذ بر کمیته‌های محلات از موقعیت مناسبی برخوردار بودند، مشخصاً به سبب نقش سوخت در زندگی روزمره. اما این بار هم، چنان که دیدیم، خمینی‌گرایان در به‌دست‌گیری کنترل این سازمان‌های مردمی خودگردانی محله موفق‌تر از کار درآمدند. ساختارهای فیزیکی تولید، توزیع و مصرف نفت نقشی شبیه رگ‌ها و مویرگ‌هایی داشتند که تا عمق جامعه رسوخ می‌کردند و به کارگران نفت اجازه می‌دادند نفوذ سازمانی و ایدئولوژیکی نامتناسب با شمار عددی‌شان اعمال کنند.



از این رو، تاریخ رابطه‌ی نفت و سیاست، و نقشش در انقلاب ایران از آن‌چه ممکن است انتظار داشته باشیم غیرجبری تر یا سیال‌تر به نظر می‌رسد. اگر سازمان‌ها و گفتمان‌هایی بدیل با تأکید بر استقلال سازمان‌های کارگری، گفتمان ایدئولوژیک و سازمان سیاسی نیروهای اسلام‌گرای حول آیت‌الله خمینی را به سیاقی مؤثرتر به چالش کشیده بودند، این نیروها موفق نمی‌شدند کنترل کامل اعتصاب‌های کارگران نفت را قبضه کنند. همان‌طور که اریک سلین مشاهده کرده است «عنصر به شدت انقلابی در انقلاب ایران... حس لمس‌پذیر امکان بود، فرصت خلق جهانی جدید یا شاید بازگشت به عصری پیشین (زرین)، بدون توجه به این که آیا هرگز چنین عصری در کار بوده است یا نه».<sup>۱</sup> او به درستی بر این نکته پا می‌فشرد که «به هر روی، همان‌طور که کارل مارکس اشاره می‌کند، انقلاب‌ها، و همین‌طور تاریخ، را مردم می‌سازند، نه ضرورتاً تحت شرایطی که خود انتخاب کرده‌اند». انقلاب ایران را آن‌چه بازیگرانش ممکن می‌پنداشتند ساخت، اما آن‌چه که آن‌ها ناممکن می‌پنداشتند نیز در این فرایند نقش داشت.

<sup>۱</sup> Eric Selbin, "What Was Revolutionary About the Iranian Revolution? The Power of Possibility," *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 29, no. 1 (2009): 36.